

# نقدی بر کتاب مافیای قدرت

نوشته‌ی نادر انتصار به زبان انگلیسی  
ترجمه‌ی عرفان قانعی فر

حسن ماورانی

این کتاب با سرتیتر مجموعه‌ی مردم شناسی - جامعه‌شناسی تاریخی و سوتیتر: بررسی ناسیونالیزم قومی - نژادی کردها چاپ و پخش شده‌است.

از آنجا که نویسنده کتاب علیرغم پذیرش برخی از جنایات رژیم‌های اشغالگر کردستان سعی در نشان دادن تصویری خلاف واقعیت از سیاست جمهوری اسلامی در مورد کردستان کرده، واقعیات تاریخی را به شیوه‌ای دیگر وانمود کرده است و مترجم نیز نهایت عدم صداقت را در ترجمه آن با هدف خدشه‌دار ساختن جنبش رهاییبخش ملی کرد به‌کار گرفته است، نگارنده این سطور را بر آن داشته نکاتی چند در مورد ترجمه و متن کتاب را روشن نماید.

## 1- درباره‌ی ترجمه و مترجم

با نگاهی سطحی به اصطلاحات ترجمه شده و جایگزینی معادل فارسی آنها، میتوان چنین نتیجه گرفت که آقای مترجم یا نفرت خاصی از وجود ملت کرد دارد و یا با سفارش و امر مراجع ویژه‌ای که در ایران کم نیستند و سکان قدرت را در دست دارند به مغلطه و واژگونسازی اصطلاحات واداشته شده است.

نام کتاب آقای انتصار KURDISH ETHNONATIONALISM با تیتراژ ابداعی "مافیای قدرت" از سوی مترجم کتاب همخوانی ندارد. ترجمه فارسی آن: "ناسیونالیسم مردم کرد" نیز با سر تیتراژ و سوتیتراژهای آن جناب کاملاً بی‌ارتباط است.

هدف نویسنده کتاب شرح مبارزه‌ی کردها از جنبه‌ی بررسی کوتاه روزنامه‌نگارانه و تفسیر سیاسی - حقوقی این مبارزات بوده، به گفته آقای انتصار تز اصلی ایشان در رد سیاست امحای ملی assimilation می‌باشد. یعنی در واقع، این کتاب ربطی به "مافیای قدرت" زایده تخیل و اندیشه مترجم و همچنین مجموعه‌ی جامعه‌شناسی تاریخی ندارد. هدف این مترجم دانشمند(!) از انتخاب تیتراژ "مافیای قدرت" عملاً نمی‌تواند چیزی غیر از مافیا وانمود کردن مبارزین ازجان گذشته‌ی ملت کرد باشد و این همان دم خروسی است که از ورای قبایشان بیرون جسته، روسپاهی را برایشان برجای میگذارد و بس.

تراشیدن اصطلاح ناسیونالیسم قومی - نژادی نیز از جمله شاهکارهای (بیخسید آخوندکار) دیگر مترجم است.

آقای مترجم!

نژاد و نژادگرایی مقولات ضد علمی شناخته شده هستند و گمان نمی رود آقای انتصار با داشتن کرسی استادی در رشته‌ی حقوق سیاسی چنین اصطلاحاتی را به‌کار ببرند. اگر شما بی اطلاع از مباحث علمی هستید حداقل ایشان را هم‌کیش خویش مپندارید.

آقای مترجم!

واژه‌های Nation و Nationalism به معنای ملت و ملت‌گرایی بوده، نمیتوان آنان را با Race و Racism که به معنای نژاد و نژادگرایی و از اصطلاحات متداول در ادبیات فاشیستی هستند، مترادف قرار داده، یا به نکاح موقت در آورد. اکنون خوانندگان کتاب شما باید از آکادمیسین‌های واژه‌شناسی جویای معنی ناسیونالیزم قومی نژادی محصول شما شوند. یقین که آنان نیز حیران خواهند ماند که این اصطلاح از قوطی کدام عطار و یا عباي کدام آخوند بیرون آمده است.

مترادف قرار دادن اصطلاحات ASSIMILATION و INTEGERATION با واژه‌های یکپارچه‌سازی و همگونسازی و جایگزین نمودن ملت با قوم ( واژه‌ی قوم حتی نمیتواند معنی جامعه اتنیک را برساند، چرا که جامعه اتنیک دربرگیرنده اقوام و گاهی هم ملل مختلف است) و ابداع اصطلاح سیاست‌کشی توسط شما، بیصداقتی شما را در کار ترجمه آشکار می‌سازد. شما با علم به اینکه سیاست جمهوری اسلامی در مورد ملت کرد بر اساس امحای ملی کرد پایه‌گذاری شده، سعی

مینمایید با استفاده از اصطلاح نامفهوم سیاست کشی، به خواننده القا کنید که در ایران اقدام به نسل کشی کرده‌ها نشده است و بدینگونه بر اعمال ننگین شاهان ایران از صفویه تا پهلوی و اعمال به‌مراتب ننگینتر خمینی و جانشینان او پرده‌پوشی کنید. انگاری نوشتن کلمه ملت ماری است که از نک قلمتان برخاسته و انگشتانتان را نیش میزند!!

آقای مترجم!

ندانستن عیب نیست، اما خود را دانشمند شمردن و ندانستن شرم‌آور است. آسمیلاسیون سیاستی است که بر مبنای نابودی فیزیکی ملت یا ملل تحت سلطه پایه‌ریزی شده، از طریق کشتار، تبعید و اجرای تضيیقات گوناگون مادی و فرهنگی سعی در ذوب و تحلیل آن در ملت غالب می‌شود. (از مشخصات بارز سیاست جمهوری اسلامی در مورد همه ملل تحت سلطه در ایران). اما انتگراسیون روش سیاسی یک جامعه‌ی دمکرات برای همخوانی و هماهنگ کردن جوامع کوچک کوچنده و بر اساس احترام و پذیرش کاراکتر فرهنگی آنان است. برای مثال انتگراسیون ترکها در آلمان، یا پناهندگان ایرانی در سوئد و ... در هیچ کجای جهان نمیتوان از انتگراسیون ملتی در ملت دیگر سخن به میان آورد. ملت عبارت است از جامعه‌ای اتنیک که دارای زبان مشترک بوده، در خاک و زادگاه خویش با خصوصیات فرهنگی مشترک و تاریخ و آداب و رسوم خاص خویش زندگی میکند. ملل کرد، آذری، بلوچ و ترکمن نه مهاجر و کوچنده به خاک فارس هستند و نه میتوان آنان را در فارس ذوب کرد. صرفنظر از اینکه در بسیاری از صفحات کتاب جملات نارسایی که بیانگر ترجمه نارساست به چشم می‌خورد، خودسانسوری شما نیز در چاپ مصاحبه با نماینده حزب دمکرات بویژه در

نقاطی که میخواست به جمهوری اسلامی بتازد آشکار است. اول اینکه هیچ نویسنده‌ای کار خویش را با ترجمه‌ی کتاب دیگری چاپ نمی‌کند و در ثانی اگر جرئت نوشتن آنرا ندارید چرا به مصاحبه با ایشان اقدام کردید؟ گذاشتن ... و قیچی اظهارات دیگران بی شهامتی محض هست.

در نقل اسامی ترکی ایدا به خود زحمت پرسیدن نداده، لچی را السی و اجویت را اسویت نوشته‌اید و برخی از اسامی سازمانهای کرد در ترکیه چنان غریب شده‌اند که سر خواننده را بدرد می‌آورد. آیا این نیز وجهی دیگر از خودبزرگ بینی شما نیست؟

شاهکار آخرتان درج "سخنرانی مترجم در دانشگاه میشیگان آمریکا" در آخر کتاب با عنوان پر طمطراق "کردها و ضعف معنی حزب سیاسی" است. خواندن این زیرنویس خواننده را به این توهم میکشاند که گویا شما به عنوان متخصص از سوی دانشگاه نامبرده برای اظهار فضل دعوت شده‌اید. صرفنظر از مد شدن چنین شارلاتان بازیهای در بین برخی از ایرانیان، متن ارائه شده شما، بیانگر سطح نازل استدلال و تفکرتان بوده، خواننده بعد از خواندن آن بلافاصله درمی‌یابد که این سخنرانی درسالن دانشگاهی که قابل استفاده برای عموم است انجام گرفته، شنوندگان جمعی ایرانی مقیم میشیگانند که هزار چند گاهی به مناسبتی برای دیدار همدیگر مجلسی برپا میکنند. متأسفانه همین زیرنویس هم درجه‌ای بر پاگون جنابعالی نمی‌زند.

آنچه که نگارنده این سطور را به دادن پاسخی به شما وامیدارد، نفرت آشکار شما از تبار خودتان و دشمنی عیانتان با احزاب کردستانی است. هر چند که گاهی "آسته برو آسته بیا که گربه ساخت نزنه" را هم فراموش

نکرده، بدون توجه به اینکه نوشته‌تان شامل همه می شود اسامی پیشوا قاضی و شیخ عبیدالله و.. را اسما جدا نموده‌اید.

در کل نوشته‌تان تنها به طرح سوالاتی اکتفا کرده‌اید که بعضاً جای تامل دارند، اما با این حال نه تنها تعریفی از حزب ارائه نداده‌اید بلکه سخنی هم از تاریخ احزاب سیاسی کرد، سیر تکاملشان و برجسته نمودن نقاط ضعف یا قوتشان نرسانده‌اید تا تیتراژ پرطمطراقتان را حداقل به شنونده و خواننده القا نمایید. در اینکه احزاب کرد همانند همه احزاب خاورمیانه بدلیل حاکم بودن همیشگی سیستم‌های ضد مردمی و سرکوبگر، بویژه در ایران، فاقد تجربه حیات سیاسی دمکراتیک هستند شکی نیست و طبیعتاً دارای نواقص زیادی هم هستند. اما ضعف داشتن دلیل بر ناحق بودن این احزاب نبوده و نیست. خوشبختانه در مقایسه با احزاب دیگر ایران، ترکیه، عراق و سوریه، به صراحت میتوان به احزاب کردستانی به عنوان نمونه‌ی بهتری نگریست.

شما که به قول خودتان قاطی جریان‌های سیاسی نشده و همواره تنها کنار گود نشسته‌اید (البته جریان‌های ضد رژیم) ادعا میکنید:

... .. فرضیه‌ی تزلزل و سقوط و حذف همدیگر را فراهم کنند و نیروی حزبی را فلج، بطوریکه شرایط بن بست‌ی پیش آید (زمان حال\*) که نه حکومت ایران تاب و توان اجرای برنامه‌ها و خواسته‌های آنانرا داشت و نه برای احزاب در صحنه‌ی سیاسی قدرت با ثبات و مشروعیت و پایگاه اجتماعی باقی مانده بود. (زمان گذشته\*) و به همین سبب نتیجه بازی را باختند. دولت مبارزه‌ی آنانرا شورش و بحران خواند و تمام قوای خود را سرکوبی آن بکار گرفت. ....

صرفنظر از اشتباهات گرامریتان که همراه با قاطی کردن زمان حال و گذشته است، جنابعالی ادعا دارید که دولت جمهوری اسلامی میخواست خواسته‌های آنانرا برآورده سازد اما "حکومت ایران تاب و توان اجرای برنامه‌ها و خواسته‌های آنانرا نداشت"!!!!!!

مگر کردستان غیر از حق مشروع اداره امور خویش آنهم در چارچوب ناقص و محدود خودمختاری، تقاضای دیگری کرده بود؟ آیا کردها خواستار حاکمیت بر تهران بودند؟ یا عزم تسخیرقم و مشهد را کرده بودند؟ پس پرده را بدرید و آشکارا بفرمایید که فرمان جهاد خمینی، کشتار چمران، ویران کردن دهات و شهرهای کردستان از سنندج و مریوان پایه تا مهاباد و سردشت و نرده هم کار کردها بود نه آخوندهای طماع و خون آشامی که همه میلیاردرشده‌اند. علاوه براین مگر نمیدانید که دولت ایران طرف مذاکره کننده را در جریان مذاکره ترور میکند؟ احزاب کرد را متهم به مخالفت با نظرخواهی از مردم می‌کنید. عجبا کی و کجا به جز دوران قدرت احزاب کرد از مردم کردستان رای گیری شده است؟ که آن هم از سوی شاه و هم آخوند لگدمال شده است.

برخلاف ادعای شما احزاب کردستانی همواره خواهان رفراندوم آزاد بوده‌اند، اما متاسفانه همواره دول صاحب قدرت ایران از رای و نظر مردم وحشت داشته‌اند. در جای دیگر ادعا دارید:

"کمتر همایش یا سخنرانی در بین کردها بطور موفقیت آمیز و آموزنده پایان میپذیرد".



شما تاکنون در چند همایش کردها شرکت کرده‌اید که چنین صاحب‌نظرانه به قضاوت نشست‌هاید؟ چنین ادعایی را حتی پان ایرانیست‌ها هم نمیکنند!!

و اضافه میکنید:

"اما در میان کردها، مذهب نقش عمده‌ای بازی میکند. کردها در مذهب به حدی متعصب و شور و حرارت خاصی نشان میدهند که مشابه آن در هندوان نیز دیده میشود. مثلاً اگر شخصی کرد به لنین معتقد باشد و به اسلام بی باور، اما به خاطر توهین کوچکی به عمر خلیفه‌ی دوم مسلمین دست به اسلحه میبرد..."

چنین اظهارات بی محتوا و نازل تنها می تواند موجب طرح این سوال در ذهن خواننده شود که سخنران چه نفرتی از تبار خویش دارد؟

همه میدانند تا امروز مذهب در کردستان هیچگاه نقش اول را در مسایل سیاسی نداشته، همیشه آزادیخواهی و میهن پرستی بر اعتقادات مذهبی ارجحیت داشته است. محبوبیت بسیاری از شخصیت‌های مذهبی تنها به خاطر میهن پرستی و آزادیخواهی آنها بوده است. کردستان تنها منطقه‌ی در خاورمیانه است که در آن مسلمان، مسیحی، کلیمی، ایزدی، بهایی و آتئیست همواره در کنار هم و در آرامش زندگی کرده‌اند.

آقای مترجم شما نمی توانید به غیر از مواردی که ایادی مسلح رژیم (جاشها اعم از اسلحه بدست یا قلم بدست و تروریست) با پشتیبای دولت ایران مرتکب آن شده‌اند حتا یک مورد قتل مذهبی با سنگسار یا با توسل به سلاح را به عنوان نمونه بیاورید.

آقای مترجم اکثر مراجع دینی به غیر از تنی چند، مهر  
تایید بر حکم اعدام پیشوا قاضی زدند، اما مردم کردستان  
هنوز وی را محبوبترین رهبر خود بشمار آورده، پیشیزی  
ارزش برای فتوای مراجع مذهبی قائل نبوده و نیستند.  
کجاست آن ارجحیت و تعصب مذهبی؟ البته غیر از  
تراوشات مغز جنانعالی!

آیا بچه‌های خردسال کردستان با کلید پلاستیکی اهدایی  
خمینی به میدانهای مین رفتند یا اصفهانی‌ها و کرمانی  
ها؟

دست آخر شما نیروهای کرد را به فرماندهی از بالا متهم  
کرده، همانند سران‌تان آنها رامتهم به وابستگی میکنید و  
درآخر بدون اطلاع از تفاوت بین احزاب ناسیونال  
سوسیالیست و کمونیست درآلمان، اظهار فضل  
میفرمایید:

با لباس متحد و ... مانند حزب کمونیست آلمان ...

شما که علیرغم عقده‌ی خود کم بینی خود را دانشمند  
پنداشته، مینویسید:

"آیا فرهنگ کرد توانایی و غنای کافی برای مقابله با  
فرهنگهای پرتوان دیگران را دارد؟"

باید از شما پرسید آیا فرهنگهای مختلف باهم در تقابل  
هستند یا تبادل؟ تقابل فرهنگی سیاست جمهوری  
اسلامی برای ادامه سلطه بر مردم ایران و حفظ قدرت  
برای ادامه دزدی‌ها و چپاول اموال مردم است. در جهان  
ما فرهنگ‌ها در تبادل هستند و از این طریق تکامل یافته،

هر کدام از آنان ضمن حفظ هویت خویش بخشی از فرهنگ بشری می باشند.

سخن کوتاه، ترجمه کردن روش و منش خاص خویش را دارد و ارائه نظر مترجم غالباً به شکل زیرنویس و در ارتباط با موضوع و همراه با ذکر منابع است . برای مثال میتوان از " تاریخ هند" اثر پاسکال و ترجمه دانشمند فقید مهمید با حواشی آموزنده اش و کتاب "تاریخ کردستان " نوشته تاریخدانان روسیه و کرد و ترجمه مترجمین تازه کار منصور صدقی و کامران امین آوه نام برد.

۲- درباره‌ی نوشته‌ی آقای آنتصار،

دربخش اول این نوشته اشاره‌ی کوتاه به کار مترجم و تلاش وی در راستای بهره‌برداری از این کتاب در جهت مقاصد مشکوک ایشان و یا احتمالاً به جا آوردن سفارشات مراجعی که این کار را به وی سپرده‌اند، شد. لذا در ادامه، بیشتر به بررسی اصل کتاب خواهیم پرداخت.

آقای نادر انتصار به مثابه‌ی استاد دانشگاه در رشته‌ی علوم سیاسی، مساله ناسیونالیزم مردم کرد را به صورتی فصل بندی شده مورد بررسی قرار داده، نام کتاب را نیز Kurdish Ethnonationalism "ناسیونالیزم مردم کرد" گذاشته‌اند.

ایشان تلاش می کنند با نادرست خواندن مقوله‌ی به نام ملت کرد، آن را بعنوان اقلیتی در ایران و ترکیه و عراق (سوریه را در کل کتاب نادیده گرفته‌اند) در نظر بگیرند که برای دستیابی به حقوق فرهنگی خویش مبارزه کرده، انتگراسیون آنان در این کشورها تنها راه حل این مساله میباشد. بی شک این امر به معنی تن دادن ملت کرد به سرنوشت تحمیلی و در نهایت به تحلیل رفتن ملت کرد و ذوب شدن تدریجی آن در ملل غالب است. آقای انتصار با قبول فرمالیته‌ی فدرالیزم درکل، همانند بسیاری از ملی گرایان مدرن شده‌ی فارس، سعی می کنند خود را طرفدار راه‌حل سیاسی مساله‌ی کرد در ایران نشان بدهند که در صورت صادق بودن ایشان، آن را می توان نکته‌ی مثبت ارزیابی کرد.

در مورد تیترا فارسی کتاب، جای خود دارد که آقای انتصار بر علیه مترجم اعلام جرم نماید چرا که عنوان "مافیای قدرت" و "بررسی ناسیونالیسم قومی- نژادی کرد" نه تنها موجب بد نامی نویسنده می شود بلکه با تیترا انتخابی ایشان همخوانی نداشته، در شان یک استاد دانشگاه نیست که چنین اصطلاح ضد علمی و من درآورده‌ای را برای کار خود انتخاب نماید.

از آنجا که مترجم کتاب بسیاری از اصطلاحات را مطابق میل ارگانهای جمهوری اسلامی ترجمه کرده و این امر موجب تحریف متن اصلی کتاب شده است، نگارنده تلاش می کند مختصرا معادل لاتین برخی از اصطلاحاتی را که آقای انتصار به کار برده‌اند توضیح داده، مترادف فارسی آنانرا را نیزخاطر نشان سازد.

در مورد ملت گرایی و ملت گرایی افراطی تاکنون در علوم سیاسی و اجتماعی دو واژه‌ی معتبر شناخته شده "ناسیونالیسم" Nationalism و "شونیسیم" Chovinism به‌کاربرده شده‌اند. ناسیونالیسم قومی و نژادی به جز در فرهنگ ارگانهای سرکوبگر در هیچ جایی دیگر کاربرد نداشته‌است.

در مورد جامعه‌ی اتنیک Ethnic به واژه‌های گروه‌های اجتماعی و یا مذهبی اتنیک را با این اصطلاحات نامگذاری کرده‌اند. قوم و قبیله که در لاتین با واژه‌ی Clan بیان میشوند نمیتوانند بیان کننده‌ی مفهوم جامعه‌ی اتنیک باشند، چرا که جامعه‌ی اتنیک فراگیرتر از ملت است چه رسد به قوم، که به بخشی کوچکی از مردمان یک منطقه با پیوندهای خویشاوندی و خونی معین اطلاق میگردد.

Ethnology در زبان فارسی مردم شناسی ترجمه شده، در دانشگاه‌های ایران نیز به همین عنوان تدریس میشود. تاکنون از نظر علمی در هیچ نقطه‌ی جهان به جز سازمان امنیت (ساواما) ایران و دستگاه سانسور آن، واژه‌ی قوم شناسی به جای مردم شناسی به کار برده نشده‌است.

نژاد و نژادشناسی در علوم اجتماعی جا ندارند و سالیان درازبست که به زیالهدان تاریخ سپرده شده‌اند. کاربرد این واژه‌ها در آثار جامعه‌شناسان تنها در رد نظرات طرفداران فاشیسم دیده میشود که سعی دارند افکار ضد انسانی خود را با تکیه بر اصالت و برتری ملی و رنگی خویش به ساده‌اندیشان بقبولانند. همانند تلاش‌های پان ایرانیست‌ها، پان تورکیست‌ها، پان عربیست‌ها و پان اسلامیست‌ها که هنوز در رویای سروری بر دیگران و به انقیاد کشیدن ملل دیگر میسوزند. طرفداران این اندیشه، ادامه دهندگان روش و ایدئولوژی فاشیستی به شمار می‌آیند که هنوز در خواب آتاتورکی و رضا شاهی و خمینی غوطه‌ورند.

ناسیونالیسم یا ملت‌گرایی بینشی سیاسی است که مطابق تعریف علمی آن عبارت است از: ایدئولوژی که بر مبنای ارجحیت دادن به منافع ملی پایه‌گذاری شده‌است. لازمه‌ی وجود یک جنبش ناسیونالیستی، بودن ملتی محروم از حقوق خود است و تلاش چنین ملتی در راه کسب حق خویش، تلاشی است روا و گامی است در راه پیشبرد اهداف انسانی.

این تفکر برای ملل تحت سلطه منشأ ارتقاء و رشد میهن پرستی است و تا زمانی که به نفی حقوق دیگران و نگرش افراطی کشیده نشود، مترقیانه شمرده میشود. واضح است که ملل تحت سلطه در تلاش کسب حقوق خویشند نه تجاوز به حقوق دیگران. از همین رو

ناسیونالیزم ملل تحت سلطه و از آنجمله ملت کرد، پیشرو و مترقی به شمار می‌آیند. از اینرو لازمه‌ی بررسی "ناسیونالیزم مردم کرد" وجود ملتی است به نام کرد. آقای انتصار در کل نوشته‌ی خود، از قبول این واقعیت شانه‌خالی کرده، تحت تاثیر حس ایرانیگری، آنرا "اقلیت" و گاه "به حاشیه رانده شده" مینامند. گرچه از لابلای نوشته ایشان به صراحت میتوان دریافت که از این امر کاملاً آگاهند که ملت کرد و سرزمین کردستان بدون میل و رغبت خویش بین کشورهای موجود تقسیم شده، حقوق انسانی آن پایمال میگردد.

همین نکته موجب شده که تحلیل ایشان از شاهراه بررسی علمی به بیراهه‌ی توجیه سیاست رژیم بدل گشته، "نفع خودی" در آن بر بیان واقعیت غلبه کند. از همین جا پایه تحلیل ایشان اشتباه شکل گرفته، تا به آخر نیز بدین شکل ادامه می‌آید. ایشان هدف خویش را در مقدمه‌ی کتاب چنین بیان کرده‌اند: "هدف این کتاب، تحلیل و بررسی ابعاد سیاسی و اجتماعی یکپارچه‌سازی (واژه‌ای که مترجم به جای انتگراسیون به کار برده. ن) کردها در روند کلی زندگی سیاسی- اجتماعی ایران، عراق و ترکیه است. نظر معین و تزی اصلی کتاب آنست که کشمکش و منازعه‌ی قومی چالش بزرگی را در سیستم دولت ملی و معاصر خاورمیانه به وجود آورده است"

آقای انتصار نمیتوانند از معنای انتگراسیون ناآگاه باشند. انتگراسیون یک گروه اجتماعی در یک جامعه، غالباً گروهی مهاجر و کوچنده کوچک در جامعه‌ای متشکل را در برمیگیرد، مانند انتگراسیون مهاجرین ایرانی در کشورهای اروپایی و یا مهاجرین ترک در آلمان. اما آیا میتوان از انتگراسیون ملتی 45 میلیونی در 4 کشور خاورمیانه سخن راند؟ آنهم از سوی استاد دانشگاه در

رشته علوم سیاسی نه در ایران آخوندزده، بلکه در آمریکا؟ چرا ایشان به جای این هدف، از بین بردن زمینه چالش بزرگ را که همانا تأمین حقوق ملی ملل تحت سلطه‌ی کشورهای موجود است، هدف بررسی خویش قرار نداده‌اند؟ مگر نه اینکه بنا به قول خودشان تز اصلی کتاب "... کشمکش و منازعه‌ی قومی(بخوان ملی. ن) چالش بزرگی را در سیستم دولت ملی و معاصر خاورمیانه به وجود آورده‌است" می باشد.

به نظر اینجانب، ما در خاورمیانه فاقد یک سیستم دولت ملی هستیم (به جز اسرائیل)، چرا که دوران معاصر خاورمیانه با تقسیم‌های هدفمند قدرت‌های استعماری بر بقایای امپراتوریهای قاجار و عثمانی آغاز گشته، دول موجود را به ارث گذاشته‌اند. در نتیجه، الحاق سرزمین‌های مختلف با ملل مختلف آن هم به زور سر نیزه به هم، زاینده‌ی این چالش بزرگ است.

اگر نمونه‌ی تیپیک دولت - ملت معاصر را دولت فرانسه‌ی برآمده از انقلاب کبیر فرانسه در نظر بگیریم که در آن ملت فرانسه مالک سروری سیاسی خویش شد و روند پیدایش دولتهای ملی و معاصر را مطالعه کنیم، به سادگی درمیابیم که دول ایران، عراق، ترکیه و سوریه به جز در تعداد وزارتخانه و نامگذاریهای ارگانها، در کل ساختار ظاهری دولت هیچ مشابهتی با سیستم دولتهای معاصر ندارند و نمیتوان آنان را در این سطح قرار داد. این دول تنها با تکیه به زور، کشتار، برقراری آرامش گورستانی و کمک تسلیحاتی مراکز قدرت بین‌المللی به حیات خویش ادامه میدهند.

اگر در ایران ملتی واحد به نام ملت ایران وجود داشت که سیستم موجود را با رای آزادانه‌ی خویش برمیگزید، و یا دولت کنونی زائیده‌ی خواست و میل ملل موجود در ایران



بود، میتوانستیم این دولت را به مثابه دولت ملی معاصر قبول کنیم. اما کجا بر کجا، رژیم ایران و دولت ملی معاصر!!!

آنچه که در خاورمیانه وجود دارد عبارت است از چند دولت خودکامه متشکل از باندهای مافیایی که به زور سر نیزه بر ملل مختلف حکومت کرده، شیوه‌های استبدادی و تفکرات شونیستی را به منظور غارت بیشتر سامان مردم به نام ملت یا خدا درپیش گرفته‌اند.

گردانندگان سیاسی و حاکمان این دول با اعمال سیاست امحای ملی ملل تحت سلطه به نفع ملت خود، میکوشند هم پایگاه اجتماعی برای خویش بوجود آورند و هم به قول مترجم سیاست یکپارچه‌سازی را به پیش ببرند، که این، همان عاملی است که موجب چالش بزرگ ملی در منطقه شده‌است.

متأسفانه گرایش اکثریت روشنفکران وابسته به ملل حاکم منطقه به این سیاست و توجیه روشنفکرانه‌ی بسیاری از آنان، باعث عدم اعتماد ملل تحت سلطه به آنها شده است. مثلاً خود آقای انتصار و بسیاری از قلم بدستان دیگر فارس را میتوان نام برد که از به کار بردن واژه‌ی ملت برای ملل کرد، آذری، بلوچ و ترکمن ابا دارند و از واژه‌های قوم، تیره و اقلیت استفاده‌میکند و این در حالی است که برای دفاع از ملت ثبت و فلسطین و ... هوار میکشند!!! حال آنکه ملت واژه‌ای تعریف شده در علم جامعه‌شناسی است و در عرصه‌ی سیاسی بیان‌کننده‌ی حقوقی معین و شناخته شده است و آن چیزی جز سروری سیاسی Sovereignty نیست.

آقای انتصار که دارای کرسی استادی در رشته‌ی حقوق سیاسی هستند بسیاری از واژگان به غلط مصطلح شده‌پی را که مطابق میل سیاستمداران گرداننده در وضعیت کنونی می باشد به جای واژه‌ی حقوقی و علمی

پذیرفته، به کار برده‌اند. از این رو در نوشته‌ی ایشان بین شهروند بودن و دارا بودن ملیت خاص تفاوتی دیده نمی‌شود. حال آنکه مطابق قوانین کشورهای پیشرفته و بر اساس دانش کنونی، شهروند بودن در یک کشور به مثابه دارا بودن ملیت آن نیست و شهروندان یک کشور الزاماً اعضای ملتی واحد به شمار نمی‌آیند. ایشان با توجه به موقعیت علمی خویش و بویژه اینکه همانند من و دیگران شاهد فجایع وقایع بالکان بوده، میبایستی حداقل این واقعیت را مد نظر قرار داده، در بیان آن کوتاهی نمی‌کردند.

متأسفانه در کل نوشته ایشان نوعی دید غیر علمی در رابطه با جمهوری اسلامی ارائه شده که این امر را بر خواننده مشتبه می‌کند. ایشان علیرغم اینکه خود در کشوری دمکراتیک زندگی میکنند سعی در القای تصویر یک کشور دمکراتیک از نظام ایران را به خواننده دارند، حال آنکه بر همه‌ی جهان امروز آشکار است که رژیم جمهوری اسلامی، نظامی فاشیستی - مذهبی، ضد دمکراسی و مرکز ترور و فساد در خاورمیانه است. در فصل اول کتاب، آقای انتصار تحت عنوان دولت و قومیت (بخوان ملیت. ن) سعی نموده‌اند تحلیلی از نقش دولت و جوامع اتنیک ارائه دهند، ایشان مینویسند:

"...نقش فراگیر دولت این امکان را میدهد تا در داخل نهادی گسترش یابد که خودمختار و مستقل از دیگر عوامل جامعه است، در حالیکه حفظ کنترل انحصاری نیروهای سرکوبگرانه این امکان را میدهد تا در کنار چیزهای دیگر، شکل‌گیری طبقاتی و روابط نژادی(؟؟؟) فراهم شود. استقلال نسبی دولت نیز در مقایسه با دیگر نیروهای اجتماعی، شکل دهی و تغییر هویت قومی را در جوامع چند قومی ممکن می‌سازد" ص 17

صرفنظر از اینکه مترجم واژه‌های قوم و نژاد را جایگزین ملت کرده، بخش اول این تعریف در مورد پیدایش اشکال اولیه‌ی دولت صدق دارد. اما به جز در آمریکا و برخی از مستعمرات سابق و یا در فتوحات خلفای اسلام در هیچ جای دیگر دنیا تغییر هویت ملی به زور عملی نگشته، حتا کشورهایی که به شیوه‌های مدرن و انسانی نه با تکیه به زور نیروهای سرکوبگر از ترکیب چند ملیت به وجود آمده‌اند مانند بلژیک و سوئیس، هنوز با مشکلات خاص خود روبرو هستند.

دولت امروزه چنین تعریف شده است:

دولت عبارت است از یک سیستم حکومتی قانونی که بر بنیادی سیاسی و مستحکم پایه‌گذاری شده و بر یک منطقه‌ی جغرافیایی خاص فرمان میراند و دارای ارگانهای قانونی و اداری ویژه‌ی خویش است. (انسیکلوپدیای Wikipedia)

با توجه به این تعریف، نقش فراگیر دولت عبارت است از گرداندن کلیه امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی سرزمین تحت فرمانش بر اساس روشی قانونی. از اینرو دولتی که با تکیه بر نیروهای سرکوبگر در تلاش تغییر هویت ملی ملل تحت سلطه خویش است دولتی است غیر قانونی و بدور از شئون انسانی. دولتهای پایه‌گذاری شده توسط آتاتورک‌ها، رضا شاه‌ها و خمینی‌ها، دولتهایی هستند که با توسل به کشتارهای دهشتناک ملل کرد، ارمنی، آذری و ... برای ایجاد جوامع به اصطلاح یکپارچه‌ی اتنیک تلاش کردند اما نتیجه کارشان تنها رسوایی و بدنامی و نفرت ملل دیگر را به دنبال داشته و دارد. این همان سیاست امحای ملل تحت سلطه و به اصطلاح رایج آسمیلاسیون assimilation است که ظاهراً

آقای انتصار نیز سعی در رد آن دارند. اما متأسفانه آنرا به طور ضمنی تأیید کرده، مینویسند:

"در بسیاری از کشورهای جهان سوم، دولت عامل یا مشوق تغییر هویت قومی (بخوان ملی. ن) جهت تطابق آن با اهداف سیاسی و قانونی خود و شروع کردن اقتدار خودو ارتقاء اتحاد ملی و ایجاد رقابتهای قومی و- استراتژی تفرقه بیاندای و حکومت کن - را به منظور سلطه و برتری خود بر همه‌ی افراد و گروهها به کار برده است." ص ۱۷

آقای انتصار به نیکی میدانند که عامل و مشوق تغییر هویت ملی در همه‌ی این کشورها تنها توسل به زور، سرنیزه و کشتار بوده است. چنانکه دولت آمریکا زمانی توانست به این امر دست یابد که اکثریت سرخپوستان را با کشتار و تبعید نابود کرد و این جنایت همواره چون لکه‌ی ننگ در تاریخ آمریکا باقی خواهد ماند. این امر که دولتی با روش " تفرقه بیانداز و حکومت کن" در پی ارتقاء "اتحاد ملی" باشد، بیشتر به شوخی و طنز شباهت دارد تا واقعیت! آیا اشغالگران کردستان که با به کار بردن چنین سیاستی به اختلافات شاهزاده‌نشین های بایان، اردلان و سوران دامن زدند و با به جان هم انداختن کردها موجب کشت و کشتار شدند، توانستند به ارتقاء وحدت ملی فارس و ترک یاری رسانند؟

هدف و وسیله‌ی رسیدن به آن، بیانگرماهیت یک عمل سیاسی است. " تفرقه بیانداز و حکومت کن" همواره وسیله‌ای پلید برای رسیدن به اهداف نابکارانه و ضد انسانی بوده است. یک دولت قانونی درجهان متمدن نیازی به اتخاذ چنین سیاست غلطی ندارد. دول غیر قانونی که با اتکا بزور بر جوامع عقب مانده‌ی خاورمیانه تحمیل شده‌اند به راحتی به این روش روی آورده، با دامن

زدن به تشنج و کشمکش های بین ملل، در صدد طراحی جنگی خطرناک در آینده، درمیان آنها هستند. بی شک این دولتها با اعمال چنین سیاستی نه تنها به ارتقاء وحدت ملی یاری نمیرسانند بلکه جامعه را دچار مشکلات و کشمکشهای فراوان و خونین میسازند و کلیه اقدامات غیرقانونی و دیکتاتوری آنها تنها خشم و نفرت ملل تحت سلطه را برایشان به ارمغان میآورد.

آقای انتصار بهتر بود تحت عنوان "دولت و ماهیت اتنیک" به تعریف علمی دولت و جامعه اتنیک پرداخته، به جای شرح همراه با تأیید سیاست دول مذکور، که وی آنان را دولتهای نوین خاورمیانه مینامند، ضد انسانی بودن چنین روشهایی را خاطر نشان کرده، یا حداقل شرحی علمی از آنچه که هست و میبایست باشد با تناقضات آشکارش را ارائه میدادند.

ماهیت اتنیک Ethnicity بر اساس تعریف ماکس وبر، گروهی از انسانها را در بر میگیرد که با اعتقاد به داشتن فرهنگ و منشای واحد، دارای هویت گروهی یکسان هستند. زبان، آداب و رسوم و سایر مشخصات واحد فرهنگی، آنان را از گروههای دیگر جدا میسازد. ماهیت اتنیک کرارا با ملیت یکسان در نظر گرفته می شود. متأسفانه ایشان به این تعریف ها و در مطابقت با آنان به بررسی ماهیت کردها بهایی نداده، با اکتفا کردن به این توضیح ناروشن و تأییدآمیز به بررسی " هویت کردها" Kurdish Identity پرداخته اند. ایشان در این بخش نیز، بدون ذکر منابع و ضمن تأیید مبارزه کردها چون یکی از بادوامترین کشمکشها در خاورمیانه - البته با محتوای نه چندان مثبت - آنها را بقایای مادها به شمار می آورند که بزعم ایشان در حدود 614 سال قبل از میلاد از آسیای میانه(!!!) به این منطقه مهاجرت کرده اند. (ص 18)

متأسفانه ایشان فاقد حداقل اطلاعات لازم در مورد "ریشه و اصالت کردها" هستند. طبق تحقیقات تاریخی منتشر شده، امپراتوری ماد، آخرین حکومت قدرقدرت کردها در منطقه بوده نه اولین آن. قبل از مادها امپراتوریهای گوتی، ئورارتو، کارتوار، ماننا و لولوبی که جملگی از پیشینیان کردها به شمار آمده و سابقه‌ی تاریخی‌شان به 3500 سال قبل از میلاد برمیگردد، وجود داشته‌اند. با آثار بدست آمده از حفاریهای باستانشناسان و کشف بقایای شهرهای کهن، سابقه‌ی تاریخی شهرهایی مانند دیاربکر(آمید)، درپاز، ساریزا، ساتولکا و بینالکا و دیگر واقعیت‌های بدست آمده‌ی تاریخی روشن شده‌است.

منابع مختلف تاریخی و از جمله منابع روسی، انگلیسی و کردی که در سده‌ی گذشته با تکیه بر آثار باستانشناسان تدوین شده‌اند، در آرشیو اکثر کتابخانه‌های معتبر مراکز علمی وجود دارد.

علاوه بر تاریخ ماد به قلم دیاکونف (علیرغم گنجانده شدن برخی نکات غیر علمی به دستور گردانندگان وقت آذربایجان شمالی) که یکی از تحقیقات جامع به شمار می‌آید، منابع مربوط به وقایع قبل از میلاد به گروه‌های زیر تقسیم می‌شوند:

1- منابع آرامی

2- منابع آشوری

3- منابع سومری

#### 4- منابع یونانی

جدا از این منابع، کتیبه‌ها و سنگ‌نوشته‌های متعدد دیگری نیز به جامانده‌اند. کتیبه "کیله‌شین" که در کوهی به همین نام در مرز ایران و عراق کنونی قرار دارد متعلق به دوران امپراتوری ثورارتو بوده که مطابق سالنامه‌ی پادشاه آشوری "سلمان نصر"، حدود سال 1300 قبل از میلاد در "سرزمین کردها" بزعم نوشته‌ی شما و "کردستان" به روایت ما حکمروایی داشته‌اند.

در منابع آرامی از سرزمین کردها بعنوان "کارتوار" نام برده شده است. کتیبه آشوری در حدود سال 2000 قبل از میلاد به سرزمین "کاردو"، "کاردا" و "کارداکا" اشاره می‌کند. در کتیبه مشهور "تیگلاس پلیسر" پادشاه آشور از "کورتی"‌هایی یاد می‌کند که در کوهستان زندگی کرده، جنگجو هستند و وی با آنان جنگیده است. "گزنفون" سردار یونانی در "بازگشت ده‌هزار تن" از جنگجویی مردم "کاردوخ" و سردار آنها میراویژ (در فارسی مرداویج ذکر شده) یاد میکند. سالنامه‌ی تیگران دوم - پادشاه ارمنستان، به شکست پادشاه "کوردین"، "مانی ماروس"، و تسلیم شدن او اشاره دارد. در نقش بیستون (دوران داریوش هخامنشی)، تصویر "چیتران توخمه" پادشاه اربیل با لباس کردی و در اسارت حکاکی شده است.

علاوه بر این در تورات - کتاب مقدس یهودیان، به ابراهیم از کردهای "آمید" (دیاریکر کنونی) اشاره شده که به خاطر سرکشی در برابر "نمرود" پادشاه آنزمان به اسرائیل رفته است. فاصله‌ی موسی با ابراهیم احتمالاً بیشتر از فاصله‌ی زمانی موسی و عیسی بوده است.

مجسمه‌ی کله‌ی نمرود اکنون نیز در کردستان ترکیه موجود است.

زبان‌شناسان نامدار: مولتکه Moltke ، هارتمان Hartmann و وایسمان Weißmann بر این باورند که "قوردو"، "کاردو"، "کارتوار"، "گوتی"، "کورتی" و کورد همه بیان واژه‌ی کرد هستند که مطابق تلفظ غیرکردها و بر طبق قاعده گرامری "تصریف و قلب و ابدال" در منابع مختلف بدین سان ذکر شده‌اند.

با توجه به این واقعیات، آقای انتصار بدون مطالعه و تحقیق، چنین تاریخی را برای کردها ذکر کرده، برخلاف همگان منشأ آنان را آسیای میانه نامیده‌اند!!! و این تنها با نظر جاعلین تاریخ آتاتورکی همخوانی دارد.

این امر نیز که در زمان حکمرانی "هوخشتر" پادشاه ماد، قبیله‌ی "هخامنشی" که تیره‌ای از پارتها بودند، از خراسان به "انشان" (خوزستان کنونی) کوچانده میشوند تا از مرزهای امپراتوری ماد در مقابل حمله‌ی اقوام بربر پاسداری کنند، در تاریخ ایران تأیید شده‌است.

اما آقای انتصار، علیرغم داشتن کرسی استادی در یک دانشگاه معتبر جهان، زحمتی برای تحقیق در این زمینه به خود نداده، با نوشتن چند سطر به موضوع "هویت کردها" خاتمه داده، مینویسند:

"...مادها، با سپاهیان و گروههای دیگر قبایل شامل فارسها و ایرانیان(؟؟!) که بعدها مادها راشکست دادند و حاکم ایران شدند جنگیدند. سپس کردها در کنار فارسها، بلوچها، تاجیکها، افغانها مردمان ایران زمین را تشکیل دادند." (ص17 و 18)



اول اینکه نام ایران از زمان انقلاب مشروطه، یعنی سلطنت مظفرالدین شاه، به کشور شاهنشاهی قاجار با املاک خالصه و خاصه، مشهور به پارس (پرسیا) اطلاق شده است.

دوم اینکه، این نام از شاهنامه فردوسی گرفته شده، طبق خاطرات تیمور لنگ که به قلم خود وی نیز نوشته شده است به کشوری به نام ایرانشهر در سیستان کنونی گفته میشود. تیمور در کتاب "منم تیمور جهانگشا" که آن را در سن هفتاد سالگی نوشته است سفر خویش را به ایرانشهر، در زمان عزم تسخیر "پارس" و مهمان شدنش بر پادشاه ایرانشهر، به تفصیل بیان کرده است.

سوم اینکه باید به آقای انتصار یادآوری کرد که تشکیل امپراتوری هخامنشیان با حذف قهری امپراتوری مادها به معنای تشکیل ایران زمین بوسیله کردها، بلوچها، فارسها و غیره نیست و این پنداری است که از سوی پان ایرانیستها رواج داده شده است. از سوی دیگر، این امپراتوری که در فارسی - شاهنشاهی نام گرفته است مانند همه‌ی Imperium ها در نتیجه جنگ، تسخیر سرزمینهای مختلف و به انقیاد درآوردن حکومتهای آنان بوجود آمده است.

حکومت‌های شکست خورده در جنگ یا باجگذار فاتح شده، با دادن باج و خراج آزادی نسبی خویش را حفظ میکردند و به انتظار فرارسیدن ضعف فاتحان و رهایی مجدد مینشستند و یا قتل عام میشدند. هخامنشیان نیز این شیوه را از مادها آموختند و طبق کتیبه داریوش که هنوز هم برای یک کرد آشنا به لهجه کرمانجی قابل فهم است، زبان رسمی مادها را نیز به کار بردند. معادل و یکسان پنداشتن چنین سیستمی با پدیده دولت - ملت اشتباهی غیر قابل اغماض است. نه آن زمان

اسمی از ایران در میان بوده، نه امپراتوری پارسیان هخامنشی محصول مشترک این ملل بوده است که ایشان نامبرده‌اند. آقای انتصار علیرغم اینکه در همان صفحات اشاره میکنند که منابع و دایرةالمعارفهای عرب و بیگانه، جملگی از تمامی مردم کوهستانهای زاگرس به نام کرد یاد می کنند، بدون دلیل به رد این اطلاعات پرداخته، ادعا میکنند که مردم این مناطق از "اقوام" و "قبایل" مختلفی بوده‌اند!

البته من نیز بر این باورم که این مردم از "اقوام" و "قبایل" مختلف، اما کرد بوده‌اند. چرا که هر ملتی از اقوام و قبایل مختلف تشکیل میگردد. متعجبم، چه مانعی در برابر ایشان به عنوان یک دانشمند وجود دارد که از ذکر ملت کرد در ایران خودداری میکنند!

ایشان بعد از این شرح غیرعلمی، متأسفانه با جهشی بزرگ به دوره‌ی صفویه پریده، ظهور این سلسله و آغاز جنگ آنان و امپراتوری عثمانی را آغاز به صحنه آمدن مجدد کردها مینامند. ایشان اگر مراجعه‌ی کوتاه و پژوهشگرانه به تاریخ "شرفنامه" میکردند که در دوره‌ی شاه طهماسب صفوی به قلم شاهزاده‌ی کرد - امیر شرف الدین بدلیسی نوشته شده است و یا تأملی در تاریخ ساسانیان، قیام مزدک متفکر نامدار کرد و یا مبارزه کردها بر علیه سلطه‌ی اعراب و قیام بابک میکردند، میتوانستند با مختصری از تاریخ کردستان و ملت کرد آشنا شوند و از اشتباهات اساسی خویش پرهیز کنند. متأسفانه ایشان به دلیل همین بی اطلاعی می پندارند:

".....زمانی که کردها از اهمیت استراتژیک و قابل توجه خود در جنوب غرب آسیا بیشتر آگاه شدند، این امکان را یافتند که از لحاظ سیاسی ادعای بیشتری بنمایند.... در نتیجه شماری از شاهزاده‌نشینهای نیمه مستقل کرد پا

گرفته و رشد کردند و بسیاری از آنها تا نیمه اول قرن 19 به حیات خود ادامه دادند... ( ص 20 )  
در کتاب های تاریخ شرفنامه، تاریخ اردلان نوشته‌ی مستوره اردلان در دوران قاجار و سیرالاکراد نوشته‌ی عبدالقادر رستم بابان در همان دوران، تاریخ فرمانروایی کردها و نبردشان با حکومت‌های بیگانه‌ی ترک و فارس و عرب، به تفصیل به شرح سلسله‌های کوچک و بزرگ کرد پرداخته شده است که آغازشان نه به پیدایش صفویه و جنگ آنان با عثمانیان بلکه به اوائل حاکمیت اعراب برمیگردد. برای مثال مدت فرمانروایی اردلان ها به حدود هزارسال رسید که گاهی استقلال تام داشته، بعضی وقت ها باجگذار نیز بودند.

برخلاف نظر ایشان، از آنجا که آغاز امپراتوری صفویه با رشد سرمایه‌داری در اروپا و استقلال آنان از واتیکان همراه بود، منازعه‌ی دو امپراتوری ترک صفوی و عثمانی برای تقسیم منطقه‌ی تحت نفوذ و بویژه اشغال کردستان آغاز شد. اولین تقسیم کردستان طبق معاهده‌ی چالدران (1514 میلادی) در زمان شاه اسماعیل صفوی صورت گرفت. پادشاهی های مستقل و نیمه مستقل کرد نه تنها با این "آغاز" سربرنیاوردند بلکه همواره در معرض نسل کشی و نابودی فیزیکی و هویتی نیز قرار گرفتند. آنان به اجبار گاه درگیرجنگ با صفویه و گاه جنگ با عثمانیان میشدند. در کتابهای تاریخ مکریان نوشته حبیب الله تابانی و تاریخ عالم آرای عباسی نوشته اسکندر منشی کاتب شاه عباس، سفرنامه اولیا چلبی از افسران عثمانی که شخصا در از بین بردن پادشاهی بتلیس مشارکت داشت، مشروحا جنایات دو امپراتوری ترک صفوی و عثمانی، بویژه دو پادشاه خونخوار و آدمخوار صفوی، شاه اسماعیل و شاه عباس ذکر شده است. اگرچه اسکندر منشی و اولیا چلبی در صف دشمنان

کرده بودند اما از نظر تاریخ نویسی وقایع را چنانچه که بوده بیان کرده‌اند.

لشکرکشی شاه اسماعیل به مکریان و نبرد صارمخان مکری بر علیه وی هنوز در اشعار فولکلور کرد جای ویژه‌ای دارد. شاه اسماعیل پس از شکست از صارمخان دستور داد تا برادر و پسر اسیر شده او را زنده زنده بپزند تا خود و قزلباشها گوشت آنها را بخوردند. قیام دمدم در برادوست که پایتخت آن اورمیه (به کردی ورمی) بود با حمله‌ی وسیع ارتش شاه‌عباس به فرماندهی وزیر اعظم وی در یک جنگ 9 ماهه درهم شکسته شد و خان زرین دست که اسکندر منشی علیرغم کینه و دشمنی و چلاق نامیدن او، از شجاعت و دلیریش در حیرت بوده است با صد تن از یارانش تا آخرین قطره‌ی خون در قلب اردوگاه دشمن جنگید. قریب به 300 سال بعد، اسکارمان آلمانی اشعار فولکلور مربوط به حماسه‌ی خلق کرد را در تحفه‌ی مظفریه جمع آوری کرده، به کتابخانه پادشاه آلمان تقدیم کرد. سفاکی بیمانند شاه‌عباس بعد از این قیام در حمله به حکومت مکریان و قتل عام عمومی مردم مکریان، راندن کردها از مراغه به دامنه‌های کوه‌های مه‌آباد کنونی و اسکان دادن قزلباشها در شهرهای مکریان به تفصیل در نوشته‌های اسکندر منشی شرح داده شده است.

از آقای انتصار انتظار میرفت که مساله را با دقت بررسی کرده، مانند هر محقق بی‌غرضی با مراجعه به منابع موجود، پامال شدن حقوق حقه‌ی ملت کرد و تقسیم میهن آن را در بین دو ابرقدرت همسایه چون آغاز کشمکش و منازعه قلمداد می‌کردند، نه ادعای سیاسی بیشتر به خاطر آگاهی از موقعیت استراتژیک خویش.

متاسفانه در مورد جمعیت کردها و زبان کردی نیز نوشته‌ی آقای انتصار شباهتی به واقعیات موجود و داده‌های علمی نداشته، ایشان بیشتر به حدسیات و تکرار آمار ارائه شده از جانب حکومت‌های ایران و ترکیه متصل شده‌اند و در همان حال در تمام نوشتار خویش، کردستان زیر سلطه سوریه را به فراموشی مطلق سپرده‌اند. در حالی که کردستان زیر سلطه‌ی سوریه بخش جداناپذیر میهن کردها به‌شمار رفته، انسان‌های بیشماری در راه رهایی و کسب حقوق انسانی خویش در این خطه از کردستان بدست عوامل رژیم بعثی حافظ اسد و پسرش کشته شده‌اند. ذوب زندانیان سیاسی کرد در "حوضهای اسید" شکنجه‌گاه‌های سوریه، به‌اندازه‌ی کافی برای جهانیان شناخته شده است.

لازم به یادآوری است که کردها بیش از 11 درصد جمعیت سوریه را تشکیل می‌دهند. این افراد نه مانند عربها و ترکها مهاجرت و نه فراری سیاسی یا تبعیدی. شهر "قامیشلی" با جمعیتی بیش از 600 هزار نفر یکی از شهرهای بسیار کهن کردستان به‌شمار می‌آید. علاوه بر این، طبق آمار دوران حافظ اسد بیش از 800 هزار کرد در کردستان زیر سلطه‌ی سوریه فاقد تابعیت و شناسنامه سوری بوده، دریافت آن منوط به پذیرش ملیت عرب و انکار ملیت و هویت کردیشان شده است.

آقای انتصار می‌توانستند با نگاهی به کتاب "کردستان و کرد" نوشته شهید دکتر قاسملو که یکی از منابع ارزشمند و معتبر آکادمیک بوده و بزبانهای کردی، فارسی، عربی، انگلیسی و چکی نیز چاپ شده است به اطلاعات مورد نیاز خود دست یابند و آمار و ارقام‌های من درآوردی و غیرواقعی رژیم‌های سرکوبگر را ملاک قرار ندهند. این رژیم‌ها همچنانکه آقای انتصار نیز تأیید کرده‌اند (ص18)

همواره از ارائه‌ی آمار واقعی سرباز زده‌اند تا نیت استعمارگرانه‌ی خود را اعمال کنند. مبنای آمار ارائه شده از سوی سازمانهای سیاسی کردستانی، آمار منتشر شده از سوی سازمان عصبة‌الامم در سال 1918 است که بعدها به سازمان ملل متحد تبدیل شد. طبق این آمار نسبت جمعیت کردها به جمعیت کل کشورهای مسلط بر کردستان به ترتیب زیر است:

- ایران 18%
- ترکیه 23%
- عراق 33%
- سوریه 11% (در آن زمان از آن به عنوان شام و منطقه‌ی تحت کنترل فرانسه نامبرده شده است)

مساحت کردستان به حدود نیم میلیون کیلومتر مربع میرسد که تقریباً برابر با خاک آلمان فدرال است. ( ر.ک. به کردستان و کرد، دکتر قاسملو). با توجه به این آمار و در نظر گرفتن این واقعیت که عقب‌نگاهداشتن عمده اقتصاد کردستان از سوی هر 4 دولت باعث دیرپایی اقتصاد طبیعی در این منطقه شده است، میزان زاد و ولد به نسبت ملل به ظاهر غالب، یعنی فارس، ترک و عرب نیز بیشتر بوده است. در نتیجه، این نسبت نه تنها مبالغه‌آمیز نبوده، بلکه نشان‌دهنده‌ی آماری کمتر از واقعیت موجود نیز می باشد. با توجه به این امر، اکنون میتوان جمعیت کردها را بالغ بر 44 میلیون برآورد کرد.

آقای انتصار در ادامه به بررسی زبان و مذهب کردها

میپردازند. متأسفانه در اینجا دوباره به محتوای غیر واقعی و تحلیل غیر علمی ایشان بر میخوریم که با ترجمه‌ی ناشیانه آن، باز بیشتر به بیراهه رفته است. اگر چه ایشان به شکلی از اشکال بیان میکنند که فشار و تضییقات دول حاکم بر کردستان و عدم دستیابی ملت کرد به سروری سیاسی در میهن خویش، موانعی را بوجود آورده که موجب عدم رشد زبان واحد ادبی کرد شده است، با این حال وجود زبان کردی را به مثابه یک زبان واحد رد می کنند. (در متن فارسی کتاب، مترجم همه جا به جای زبان، گویش و لهجه به کار برده است، به باور نگارنده این سطور، به احتمال زیاد آقای انتصار فرق گویش و زبان را میدانند و مانند مترجم از تفاوت‌های آن بی اطلاع نیستند، لذا به این اشتباه مترجم واقعی نمیگذاریم.)

ایشان پس از این شرح مینویسند:

" کردها برخلاف دیگر اقلیتها در خاور میانه تا امروز موفق به ایجاد یا پذیرش نوعی زبان مشترک نشده‌اند." ص 21

به نظر اینجانب این نتیجه گیری با بیانی چنین سست از واقعیت علمی بدور بوده، نسبت اقلیت دادن به ملت‌های موجود در خاورمیانه کاملاً یک جهتگیری سیاسی و غیر علمی دارد.

اول اینکه، هیچ "اقلیتی" نیازی به ایجاد یا پذیرش زبان واحدی ندارد، چرا که خود دارای زبانی بوده، اگر این اقلیت یک اقلیت ملی نیز باشد، مانند اکثریتی که وی از آن برخاسته، بدان زبان تکلم میکند. اقلیت‌های دینی و مهاجر شامل این موضوع نمیشوند.

دوم اینکه، زبان "ایجاد" نمیشود، وجود دارد، بکار برده شده، رشد و تکامل مییابد. یک ملت در صورت بدست آوردن استقلال سیاسی و ایجاد ساختار حکومتی خود، به رشد و گسترش زبان واحد ادبی خویش و با انتخاب یکی از گویشها به رشد علمی آن یاری می رساند. برای مثال زبان آلمانی یا عربی که هر دو دارای گویشهای بسیار متفاوت از هم هستند در سرتاسر کشورهای آلمانی زبان و یا عرب زبان، زبان ادبی رایج می باشند. علم زبانشناسی امروز، زبان کردی را به مثابه یکی از زبانهای هند و اروپایی در شاخه‌ی زبانهای ایرانی شناخته است و ایشان نیز در متن خویش تلویحاً این امر را پذیرفته‌اند. زبان کردی نیز مانند هر زبان دیگری و از جمله زبان فارسی، دارای گویشهای مختلفی است که در بر گیرنده سه لهجه‌ی اصلی: کرمانجی شمال، کرمانجی جنوب و زازاکی است. این زبان مانند هر زبان دیگری دارای دستور زبان، گنجینه‌ی لغوی، گنجینه‌ی ادبی و نوشتاری ویژه‌ی خود است. قابلیت شکوفایی زبان کردی به دلیل نفوذ و تاثیر کمتر زبان عربی بر آن، کاربرد پیشوند و پسوندهای چندگانه، تلفظ کلیه اصواتی که در گفتگوها به کار برده میشود و همچنین نوشتن واژه‌ها و جمله‌ها به همان شکلی که بیان میشوند از فارسی و ترکی بیشتر است. پیداست که هر زبانی دارای ویژگی و زیبایی مختص به خود است و همه‌ی زبانها متعلق به فرهنگ انسانی می باشند. هدف تنها بیان امکان رشد زبان از دیدگاه علمی است. برای روشنفکران فارس و ترک نیز نفوذ و تاثیر زبان عربی که در بسی موارد نقش بازدارنده دارد، مساله برانگیز است.

در مورد زبان کردی تاکنون علاوه بر کردها، تحقیقات ارزشمندی از سوی زبانشناسان برجسته‌ی بین المللی مانند ماژور سون Major Son، ژان دو مورگان Jan de



Morgan، اسکارمان Oskarmann، دارمستر Darmster، نیکیتین Nikitin، رودیگر Rodiger، پوت Pott و غیره انجام گرفته است که آقای انتصار میتوانستند با مراجعه به آنان به نتایج علمی بهتری برسند.

در مورد مذاهب نیز متاسفانه نویسندگان به شرحی مختصر و ناقص همراه با آماری بسیار بدور از واقعیت بسنده کرده است و عجیب آنکه، سعی در رهبر تراشی مذهبی برای اهل تسنن یا تشیع کرد نیز کرده‌اند، آنهم به اشتباه. ایشان مینویسند:

"... بین شیخ عزالدین حسینی رهبر کردهای سنی در ایران و احمد مفتی زاده حامی منافع جمهوری اسلامی و رهبر کردهای شیعه در کرمانشاه برخورد و نزاع بوجود آمد..." (ص24)

شیخ عزالدین حسینی یک روحانی سنی مذهب هستند که نقش قابل توجهی در دوران انقلاب 1357 داشته، تا زمانیکه مستقیماً از سازمان کومله حمایت نکرده بودند در میان مردم کرد محبوبیتی توده‌ای داشتند، بعد از آن نیز، علیرغم از دست دادن پایگاه توده‌ای شان همواره مورد احترام مردم کرد بوده و هستند. با این حال، هیچگاه ایشان رهبر اهل تسنن کردستان نبوده، خود نیز چنین ادعایی نداشته‌اند. لازم به ذکر است پیروان اهل تسنن برخلاف پیروان اهل تشیع نه تنها پذیرای مرجعیت شیعه‌وار نیستند بلکه اصولاً اعتقادی به این امر ندارند. احترام مردم کرد به شیخ عزالدین حسینی بیشتر به خاطر مبارزات سیاسی وی بوده تا مقام روحانی ایشان. احمد مفتی زاده رهبر یک گروه سیاسی کوچک از اهل تسنن شهر سنندج بود که در اوایل انقلاب به هواداری از رژیم اسلامی پرداخت، اما پس از کوتاه زمانی با پی بردن

به ماهیت واقعی جمهوری اسلامی به صف مخالفان آن پیوسته، سرانجام بدست عوامل آنان نیز به قتل رسید.

هر چند که اکثر کردها مسلمان و سنی مذهب هستند، با این حال در کردستان، کردهای شیعه، علوی، بهایی، علی الهی و پیروان ادیان دیگر مانند مسیحی، یهودی، ایزدی ( درایران به عمد از آنها بعنوان یزیدی یاد کرده، با توطئه‌ی ملاها - شیطانپرست هم نامیده میشوند) نیز وجود دارند. همه‌ی آنها اعضای ملت واحد کرد هستند و در مبارزه برای کسب رهایی ملی هماوا بوده و خواهند ماند. ناگفته نماند که در میان هر ملتی، افرادی خائن و خودفروش هم یافت می شوند، ملت کرد نیز از این قاعده مستثنا نیست.

بر خلاف آمار ارائه شده از سوی آقای انتصار، جمعیت ایزدیه‌ها در سراسر کردستان بالغ بر 2 میلیون نفر تخمین زده شده است و تنها در شهر کرد واقع در استان کرمانشاه، تعداد آنان به بیش از صد هزار نفر میرسد.

منبع آمار 50 هزار نفری آقای انتصار و مأخذی که مطابق آن ایزدیه‌ها را فرقه‌ای از اسماعیلیه می‌پندارند(ص23) در کتاب ایشان ذکر نشده است. اما اشاره به 3 شهر کردنشین ایزدی: سنچار(سنگال)، شیخان و کرد، روی هم رفته با بیش از 250 هزار نفر جمعیت و منشاء دو خدایی دین ایزدیه - نظر کاملاً ضد علمی آقای انتصار را در مورد این آئین رد کرده، نشان میدهد که هدف ایشان ارائه یک تحقیق علمی نبوده است.

متأسفانه در مورد دین و مذهب در کردستان، ایشان در صفحه 23 کتابشان و در 20 سطر مطالبی ذکر کرده، آمارهایی را ارائه داده‌اند که هیچ پشتوانه‌ای علمی ندارد.

هدف اصلی ایشان ادعای اختلاف در بین کردهای شیعه و سنی است و بس. ایشان در این 20 سطر سه بار بر منازعات عقیدتی بین کردهای سنی و شیعه تکیه کرده، برای کردها اهل تشیع و تسنن رهبرتراشی هم می کنند. آقای انتصار با پرداختن به مسائل یادشده، در پی رسیدن به کدام نتیجه علمی هستند؟؟؟

در بخش 4 فصل اول، مبحث " به حاشیه کشاندن اجتماعی - اقتصادی کردها" را آغاز کرده، ضمن ارائه نظریه جان ناگل (Joan Nagel) و فرانک یونگ در مورد روابط مرکز و پیرامون میکوشند مساله‌ی کرد را در چهارچوب روابط مرکز و پیرامون گنجانده، در حقیقت به طریقی روشنفکرانه مساله‌ی ملی را نفی کنند. آقای انتصار با تأیید مساله‌ی تبعیض اقتصادی و اجتماعی که سیاست مدرنسازی رژیم پهلوی را عامل آن میدانند، واکنش افشار مرفه کرد برای سهم شدن در قدرت مرکز را منشاء پیدایش خواست خودمختاری دانسته‌اند. ایشان مینویسند:

".... در ایران نابرابری قومی (بخوان ملی - ن) تاحدی ناشی از مدرنیزاسیون یا نوگرایی نامتوازن در دوره‌ی پادشاهی پهلوی و تا حدی نتیجه‌ی پیوند اقتصاد ایران با اقتصاد جهان سرمایه‌داری میباشد. یکی از نتایج فرعی برنامه‌های مدرنیزاسیون در دوره‌ی پادشاهی پهلوی، ایجاد یک حکومت مرکزی قوی بود که قادر به اعمال سلطه‌ی تقریباً کامل اقتصادی و سیاسی بر بازیگران غیر دولتی، همچون گروههای قومی (بخوان ملی - ن) بود..." (ص25)

ایشان از این زاویه فقط اوضاع اقتصادی و چگونگی شکل گیری روند تقسیم ثروت و عقب ماندگی اقتصادی شرق کردستان را که در زیر سلطه‌ی ایران است مورد بررسی

قرارداده‌اند تا به نتیجه‌گیری دلخواه رسیده، این تحولات را بستری برای شکل‌گیری ناسیونالیسم ملت کرد بنامند. بزعم ایشان، گسترش مبارزه‌ی ملت کرد برای کسب خودمختاری ناشی از این مساله است اما در مورد کردستان زیر سلطه عراق و ترکیه در بطن نوشته‌های خود در فصل‌های بعدی، بدون تردید استعمار کردستان را تأیید کرده، و کردها را نه اقلیت بلکه در آنجا ملت هم می‌خوانند!!

در مورد مبارزه برای خودمختاری مینویسند:

".. وجود یک اقتصاد دولتی گسترده، طبقات دارا در غیر مرکز را به طبقات دارا در مدکز پیوند داد. اما فارسها دولت را در کنترل داشتند و برنامه‌ی یک شکل سازی فرهنگی را بر تمام کشور تحمیل نمودند، که حق بیان فرهنگی اقلیتها را انکار میکرد، بنابراین تجلی اولیه‌ی آگاهی ملی در میان اقلیتها به عنوان واکنش نسبت به تسلط فرهنگ فارس و بازتاب آن علایق اقلیت نخبه‌ی حاکم، صورت گرفت، ازینرو آنها ( طبقات دارا در غیرمرکز) به تقاضا برای خودمختاری فرهنگی بسنده نموده و در کل علیه تسلط طبقاتی چه در مناطق خود اقلیتها و چه در کشور مبارزه‌ای نکردند..". (ص 26).

این نوع برخورد با مساله‌ی چنین مبرم در منطقه خاور میانه، که خود بشکله‌ی از باروت است، نه تنها هیچ مشکلی را حل نمیکند بلکه به نوعی دفاع از همه‌ی جنایات دولت اشغالگر ایران در حق ملت کرد، رواج نوعی اتهام زنی به جنبش رهاییبخش ملی کردستان به مثابه ابزار منافع " طبقات دارا در غیر مرکز" و آشفته‌سازی عمدی در بیان این مساله منتهی می‌شود.

اول اینکه، جنبش ناسیونالیستی در کردستان، با خواست خودمختاری و در زمان پهلوی شروع نشده است. دوم اینکه، "طبقات دارا در غیر مرکز" که با "طبقات دارا در مرکز" در ارتباط بودند همواره در صف دشمنان ملت کرد قرار داشته‌اند. آنان نه علاقه‌ی به میهن و نه به فرهنگ و نه به خودمختاری فرهنگی بزعم آقای انتصار داشته‌اند و دارند. سوم اینکه، جنبش رهایبخش ملی کرد همزمان با آغاز جنبش سوسیال دموکراسی در ایران، همواره خواهان عدالت اجتماعی بوده است و نه تنها از سایر جنبشهای ایران کمتر نبوده، بلکه از کلیه آنان سرفرازتر نیز بوده است. بسیاری از مبارزین برجسته جنبش طبقاتی در ایران خود کرد بوده، به نحوی نیک در جنبش رهایبخش ملی کردستان نقش داشته‌اند. بهتر بود که آقای انتصار قبل از نوشتن به مطالعه‌ی درست منابع روی می‌آوردند.

اگر کروئولوژی قیامهای کرد را با در نظر گرفتن روند آغاز سرمایه‌داری در جهان و نفوذ تدریجی آن به شرق مطالعه کنیم به درستی به این نتیجه‌ی علمی خواهیم رسید که هم اشغال و تقسیم کردستان و هم ناسیونالیزم ملت کرد، همزمان با نفوذ اولیه‌ی سرمایه‌داری به منطقه سربرآورده، ناسیونالیزم کرد مولود منطقی اشغال کردستان بوسیله امپراتوریهای ترک صفوی و عثمانی بوده است.

ناسیونالیزم ملت کرد و شوونیسم فارس، محصولات لحظه‌ی خلق الساعه نیستند. بلکه بینشهای سیاسی پدید آمده در یک روند تاریخی با تأثیر پذیری از سایر دستاوردهای فرهنگی و فکری بشریند که اولی از جنبه مثبت و آزادیخواهانه و در راستای تکامل فکری و فرهنگی

قرار دارد و دومی بر ضد اهداف انسانی و بشردوستانه و در راستای مقاصد استعمارگرانه و تحمیق توده‌های مردم بکار برده می‌شود.

علت اصلی وجود یک جنبش ناسیونالیستی، بودن ملتی محروم شده از حقوق ملی خویش است. عقب ماندگی اقتصادی، محرومیت فرهنگی یا ممنوعیت زبان، آزادی بیان و ... تنها برخی از آثار سیاست اشغالگرانه و شوونیستی دولی مانند ایران، ترکیه و سوریه است. اساس چنین جنبشی محروم شدن مللی چون کرد، آذری، بلوچ و ... از حقوق ملی آن‌ها بوده، مطابق همه‌ی وجدانهای بیدار، هدف این جنبش‌ها چیزی جز رهایی از سلطه‌ی بیگانگان نیست، اگر چه این بیگانگان همسایه‌های تاریخی آنها نیز باشند. لازمه‌ی استعمارگر بودن، پیمودن قاره‌ها و اقیانوس‌ها و داشتن چشمان آبی نیست، بلکه تحمیل همین سیاست "یک شکل‌سازی" (آسمیلاسیون = امحای ملی)، آن هم با اتکا به اشغال نظامی، قتل عام و ارباب است. مباحث سیاسی و علمی، نوحه‌خوانی آخوندهای قم نیستند که با هوس آقا " هفتاد هزار ماهی از رودخانه بیرون ببرند به نام ابو..... " (از اباطیل نامه‌ی بحارالانوار). استعمارگری یعنی اشغال میهن دیگران، تاراج کردن ثروت ملی و سلب حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آنان.

برخلاف نظر آقای انتصار، مبارزه ملت کرد هیچگاه در راستای طرح خواست خودمختاری از سوی طبقات دارا، آنهم از سوی بخشی که در ارتباط با طبقات دارا در مرکز باشد، نبوده است. اگر در روند مبارزه رهاییبخش ملی کرد، شاهزاده‌ها، امیران یا شیوخ طریقت و خانزاده‌های کرد در رأس جنبش قرار می‌گرفتند، بدلیل تلاش مستمر اشغالگران برای نابودی اقتدار و استقلال نسبی آنان از

سال 1514 میلادی به بعد بوده است. خواست اکثر آنان هم، نه خودمختاری بلکه همواره استقلال بوده است. نه تنها در کردستان، در همه جهان تا اواخر قرن 19 اکثراً رهبری جنبشها بر عهده اعیان و اشراف بوده است. فکر و اندیشه نو، نیاز به آگاهی و دانش دارد، متأسفانه تا اوائل قرن بیستم، تعلیم و تربیت بیشتر برای اقشار مرفه جامعه مقدور بود نه برای کارگران و کشاورزان.

مبارزه رهاییبخش ملی کرد با قیام خان زرین دست، شاهزاده‌ی برادوست در اورمیه که پایتخت این امارت بود، آغاز شد (در زمان رضاشاه این منطقه همراه با بخشی از حکاری و بقایای مکریان - آذربایجان غربی نامیده شد. هدف دولت ایران مخدوش کردن یکپارچگی جغرافیایی کردستان و همچنین به جان هم انداختن کردها و آذریها بود. دولت پهلوی میخواست با استفاده از ترکهای آذری که توسط دولت مرکزی بندریج در کناره‌های غربی دریاچه اورمیه و نقده و میاندوآب اسکان داده شده بودند به این هدف دست یابد. بعدها، جمهوری اسلامی در سال 1358 شمسی با بهره‌گیری از "برکات" این سیاست ضد انسانی توانست هزاران کرد و آذری را در شهرستان نقده از بین ببرد.) این جنبش تا کنون نیز ادامه دارد. در این روند خواست اصلی اکثر قیامهای کرد استقلال کردستان بوده، که گاهی در مقاطعی از این دوران، استقلال خویش را نیز اعلام کرده‌اند. در این دوران علاوه بر بقایای شاهزاده‌نشینهای نیمه مستقل منطقه‌یی که آخرین آنان اردلان بود، 5 بار قیامهای ملت کرد به تشکیل دولت مستقل کرد انجامید و هر بار اشغالگران کردستان با همکاری هم و با کمک و حمایت ابر قدرتها این دولتها را درهم شکستند:

1- حکومت رواندز 1836 - 1823 میلادی. این پادشاهی با کمک فرانسه و تهاجم همه جانبه قاجاریه و عثمانی درهم شکسته شد. نقش روحانیان مسلمان در خیانت به جنبش نیز یاری دهنده‌ی بزرگی برای اشغالگران بود.

2- حکومت سلطان جلال‌الدین بدرخان 1853-1855 میلادی. با دخالت و کمک مستقیم فرانسه به تقاضای سلطان عثمانی.

3- پادشاهی شیخ محمود برزنجی 1923-1922 میلادی. این حکومت با حمله‌ی نظامی زمینی و هوایی انگلستان و کمک همه‌جانبه‌ی ایران به آن سقوط کرد.

4- جمهوری آرات به رهبری ژنرال احسان نوری پاشا در سال 1935 میلادی، با حمله گسترده‌ی ترکیه و حمایت نظامی و همه‌جانبه‌ی ایران از بین رفت.

5- جمهوری دمکراتیک کردستان 1946-1945 میلادی به رهبری پیشوای شهید قاضی محمد، که به کمک همه‌جانبه‌ی آمریکا و انگلیس به ایران از بین رفت.

خواست خودمختاری در میان کردها در مرحله جنگ سرد ابرقدرتها، یعنی پایان جنگ جهانی دوم مطرح میشود. در مراحل اولیه نه رهبران کرد و نه سیاستمداران دول اشغالگر کردستان تفاوت چندانی بین "خودمختاری" و "حق تعیین سرنوشت" نمیدیدند. حتی در سطح جهانی هم تعریف واحدی درمورد "خودمختاری" وجود نداشت. چنانکه در پیمان سور 1922 جامعه ملل، خودمختاری و استقلال کردستان در بندهای مربوط به کردستان مترادف آورده شده‌اند. در زمان جمهوری کردستان "خودمختاری" در رابطه با دولت مرکزی، هم در نظر رهبران کردستان و



آذربایجان و هم از دیدگاه "قوام السلطنه"، گرداننده‌ی حقیقی دولت ایران که بزرگترین ستون نفوذ انگلستان در ایران بود، شیوه‌ی کنفدرالی شبیه به اتحاد جماهیر شوروی تفسیر می‌شود.

در سطح جهان برای اولین بار بعد از شکست سیستم مستعمراتی و طرح مسائل مربوط به حقوق ملی ملت‌های ساکن مستعمرات در افریقا، آسیا و آمریکای لاتین در اواخر دهه‌ی پنجاه قرن بیستم، ابرقدرتها و کشورهای استعمارگر بالاجبار زیر پوشش سازمان ملل متحد دست بدامن دانشمندان و حقوقدانان شدند تا با تعریف مشخص حق تعیین سرنوشت بر پایه تئوری‌های موجود (در واقع نظریات لنین، رهبر انقلاب اکتبر روسیه و ویلسون رئیس جمهور رفورمیست آمریکا در اعلامیه 14 ماده‌ای وی در سال 1918 میلادی) و اشکال مختلف اجرایی آن، راه چاره‌ای برای کاهش تنش‌جات بوجود آمده در کشورهای موزائیکی برجامانده از میراث استعمار بیابند. از این رو تعاریف مشخصی برای اشکال گوناگون رفع ستم ملی عرضه شد که خودمختاری، فدرالیسم، کنفدرالیسم و استقلال را در برمیگرفت. در نیمه دوم قرن بیستم کوشش‌های فراوانی به عمل آمد تا نتایج علمی و عملی این تلاش‌ها بکار گرفته شود. در نتیجه بیش از 100 دولت بزرگ و کوچک در عرصه‌ی گیتی پدیدار شد. البته مبحث - حق ملل در تعیین سرنوشت خویش - هنوز خاتمه‌یافته نیست و تا زمانیکه حقوق ملی یک ملت هرچند کوچک و ضعیف هم باشد، پایمال گردد، چون یکی از نکات تنش‌زا باقی خواهد ماند. بدین ترتیب، خواست "خودمختاری" از سال‌های دهه‌ی پنجاه میلادی سده گذشته وارد برنامه‌ی احزاب کردستانی بویژه در ایران و عراق شده، در اواخر دهه‌ی 60 قرن بیستم به اوج شکل یافتگی خویش می‌رسد. در سال 1971 میلادی بر اساس طرح خودمختاری پارت دمکرات کردستان در عراق، پیمان

خودمختاری با دولت مرکزی به امضاء رسید. با بررسی این طرح که بیشتر برگرفته شده از برنامه این حزب است براحتی در میابیم که برداشت نیروهای سیاسی کرد با واقعیت تعریف شده از "خودمختاری" تفاوت بی‌شماری داشته، عملاً خواستی فراتر از فدرالیسم است. اما دشمنان ملت کرد با توسل بدان (خودمختاری) تلاش میکنند مسالهی ملی کرد را نه به مثابه یک امر استعماری بلکه امری داخلی قلمداد کنند، آنرا از حمایت بین‌المللی محروم کرده، براحتی درهم بکوبند. (چنانکه صدام در سال 1975 به کمک ایران و توافق شوروی و آمریکا این پیمان را فسخ و به سرکوب ملت کرد ادامه داد.)

بنابراین تاریخ جنبش رهایبخش ملی کرد بسا طولانی‌تر از طرح خواست خودمختاری است که بزعم آقای انتصار می‌بایست از سوی طبقات دارا و مرتبط با مرکز طرح شده باشد. متأسفانه نظر ایشان علیرغم ظاهری بیطرفانه، سمت و سوپی مشخص برای خلط در مبحث دارد.

آقای انتصار سعی دارند با برجسته کردن جنبه فرهنگی ستم ملی به این خودمختاری محتوای نازلتری داده، گاهاً واژه‌ی فرهنگی را نیز بدان بچسبانند. البته این اصطلاحات به هیچ وجه اهداف اساسی یک جنبش ملی را بیان نمیکنند. قبل از ایشان آقای نورالدین کیانوری، دبیرکل وقت حزب توده ایران، نیز "خودگردانی اداری و فرهنگی" را به دولت بنی صدر پیشنهاد کردند. البته نه به نام جنبش رهایبخش ملی کردستان مانند آقای انتصار، بلکه بنام حزب خودش. اما بنی صدر جنگ و آدمکشی را نیز بر این طرح جزئی ترجیح داده، موجب کشتار وسیعی در کردستان زیر سلطه‌ی ایران شد. متأسفانه آقای انتصار چنان بی‌مطالعه به ارائه‌ی نظر خویش پرداخته‌اند که هر خواننده‌ای را به حیرت

میاندازند. ایشان ادعا میکنند که جنبش کرد به طرح خواسته‌های طبقاتی نپرداخته است و ضعف آنان را در ارائه‌ی این خواسته‌ها میبینند. متاسفانه قضاوت ایشان غیر منصفانه است. نیروهای سیاسی کرد در همه پارچه‌های کردستان، همواره دوست و یاور احزاب چپ و ترقیخواه بوده، در برنامه‌های خود به تناسب شرایط زمانی همواره مروج عدالت اجتماعی بوده‌اند. بویژه در ایران از عهد مشروطه تا به امروز همواره مبارزین کرد به ترقیخواهان فارس یاری رسانده‌اند. چنانکه الله‌وردی خان از کرمانشاه به تبریز تاخت و انقلابیون را از محاصره رهانید. علاوه بر تاریخ مشروطه و حیدر عمواغلی، صمد بهرنگی نیز در 12 مقاله اشعار فولکلوریک آنزمان را که به این واقعه اشاره کرده‌اند جمع آوری کرده است. روابط "کومه‌له ژ. ک." در سال 1943 میلادی با کمونیستها و دمکراتهای آذربایجان، مشارکت حزب دمکرات کردستان همراه با حزب توده‌ی ایران، حزب ایران، حزب دمکرات ایران و فرقه‌ی دمکرات آذربایجان در جبهه‌ی ایران در سال 1945 میلادی واقعه‌ی شناخته شده در تاریخ ایران است. همکاری تنگاتنگ حزب دمکرات کردستان ایران و حزب توده ایران از سال 1949 میلادی تا سال 1974 میلادی، تاسیس سازمان کومله بعد از انقلاب و همکاری گسترده‌ی این سازمان از اوائل تأسیس با چپ مائوئیستی ایران، یعنی از سال 1980 تاکنون، کمک و همکاری بیدریغ کرده‌ها به انواع فراریان گروههای مختلف ایرانی، همه و همه ردی بر این نظریات هستند. متاسفانه جنبش چپ ایران (جنبش طبقاتی ایران با همه‌ی جناحهایش) همواره در صدد سوء استفاده از جنبش ملی کرد بوده، در لحظات بحرانی جنبش کرد را در برابر دشمن تنها گذاشته است، چرا که "حفظ تمامیت ارضی ایران" تبدیل به تابویی برای روشنفکران فارس شده است. اگر در عراق و ترکیه، روشنفکران عرب و ترک

در دفاع از حقوق ملی کرد حتی به پای چوبه دار رفته‌اند متأسفانه در ایران روشنفکران فارس از دفاع قلمی نیز پرهیز کرده، در عین قائل بودن حق استقلال برای زامبیا، فلسطین، تایل و غیره، استقلال طلبی کردها را همانند رژیم اسلامی، جنایت میدانند. همه‌ی جناحهای جنبش طبقاتی فارس در دفاع از سازمانهای کرد یک هدف را دنبال کرده‌اند و آن نیز بلعیدن و ذوب آن در خود بوده‌است. روابط چندین ساله‌ی حزب دمکرات کردستان ایران و حزب توده‌ی ایران و تشکیل حزب کمونیست ایران از کومه و گروه مائوئیست سهند نمونه‌هایی از آن هستند.

جالب اینکه در سالهای 1967/1968 میلادی کمیته‌ی انقلابی حزب دمکرات کردستان بناچار درگیر مبارزه‌ی مسلحانه و نابرابر با رژیم ایران میشود. شهید علیرضا نابدل از سوی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران با محمدمین سراجی اقدم از رهبران کمیته انقلابی ملاقات میکند تا در مورد همکاری دو جانبه مشورت کنند. هر چند که نابدل بخوبی میدانست که آنان تنها گروهی کوچک و آنهم چریک شهری هستند با این حال هر نوع همکاری را به قبول رهبری سازمان چریکها موکول میکند. (از گفتگوهای نویسنده این سطور با محمدمین سراجی)

جای تعجب نیست که آقای انتصار نیز نظر مشروط خویش را چنین بیان میدارند:  
"بهرحال شناسایی حقوق مشروع و رسمی کردهایی که تمامیت ارضی و بقای سیاسی ایران، عراق و ترکیه را تهدید نمیکند باید توسط این کشورها و دیگر کشورهای منطقه‌ای و جامعه‌ی بین‌المللی رشد و توسعه داده شود." (ص 31).

تمامیت ارضی تابویی است که همواره زمینه‌ی مسلط شدن دیکتاتوری را در ایران فراهم کرده، در جمله ایشان نیز تاکید بر آن را بوضوح میبینیم. حفظ تمامیت ارضی یک کشور یک ملیتی نیز تنها و تنها وابسته به رضایت و خواست مردم آن است. طبیعی است که در یک کشور موزائیکی مانند ایران که در آن ملیتهای مختلفی وجود دارند، هر ثباتی که بر لوله‌ی تفنگ استوار باشد در حقیقت آغاز بی ثباتی است. اگر ما مدل کشورهای چند ملیتی اروپا را مطالعه کنیم به آسانی درمیابیم که این کشورها بر اساس وحدت داوطلبانه‌ی ملل تشکیل دهنده آن بوجود آمده‌اند و روش فدرالی حکومت با شیوه‌ای دمکراتیک بدون کمترین ضایعه‌ی حقوقی بقای آنانرا تضمین کرده‌است. هرکدام از ملل ساکن در سوئیس و یا بلژیک میتوانند در صورت تمایل مانند ملل چک و سلوواکی، به شیوه‌ای انسانی و متمدنانه جدا شده، کشور مستقل خود را بوجود آورند. این خود بیانگر رشد فرهنگی است. در این کشورها هیچ کسی بر سر میز مذاکره ترور نمیشود و احدی به جرم داشتن ایده‌ی سیاسی بزدان انداخته نمیشود. آنچه که در خاور میانه و بویژه ایران میگذرد ارتباطی به روابط سالم، آزادانه و برابر حقوق انسانی نداشته و ندارد. دولتهای ایران، ترکیه، عراق و سوریه نه تنها فاقد پشتیبانی ملل زیر سلطه‌اند بلکه پای حمایت ملی ملت مربوطه‌شان نیز لنگ است. بویژه دولت ایران منفور خاص و عام ملت فارس نیز هست.

عامل اصلی بقای این دول در حقیقت بر پایه نفعی است که موجودیت آنان به مراکز قدرتمند سرمایه‌داری بین المللی میرسانند و این همان حمایت خارجی و بین المللی است که به نظر آقای انتصار جنبش ملی کرد فاقد آن است.

برای ملت کرد، ادامه‌ی این وضع همان ادامه‌ی سیاست استعماری است که منطقه را اداره کرده، مانع اساسی رشد و تکامل جوامع خاورمیانه است. حمایت بین‌المللی سالم مسئله‌ی است اکتسابی و یک جنبش در مسیر مبارزاتی خویش می‌تواند آنرا بدست بیاورد. اساس برحق بودن و دفاع از حقوق انسانی خویش است.

در فصل دوم کتاب آقای انتصار به بررسی "کردها در ایران" پرداخته و در پنج بخش تحت عناوین: 1- مرور کوتاه تاریخی، 2- جمهوری مهاباد، 3- بعد از جمهوری و دیکتاتوری شاه تا انقلاب، 4- دولت جمهوری اسلامی و کردها، 5- چند دستگی و اختلافات درونی جنبش کرد، میکوشد نظرات خویش را در 74 صفحه، به جای بررسی علمی به خواننده القا کند. اما از آنجا که بین نوشته‌ی ایشان و کتب رسمی سانسور شده با مطالب برگزیده‌ی تاریخی که در مدارس شاه و ملا باید تدریس شوند، ابدا تفاوتی در لحن و بیان دیده نمی‌شود، هدف ایشان از تدوین کتاب نیز برای خواننده مورد گمان قرار می‌گیرد. متأسفانه ایشان در این فصل به صراحت میکوشند تا ضمن خدشه‌دار کردن سیمای جنبش رهاییبخش ملی کرد، حتی جنایات و ترورهای پهلوی و رژیم خمینی را به شکلی لوث کرده و در حد توان، به خود کردها نسبت دهد.

در کل ایشان تلاش میکنند وقایع کردستان و سیر جنبش رهاییبخش از زمان پیدایش امپراتوری صفوی، اوائل قرن پانزدهم میلادی تا کنون را بررسی نمایند. در این بررسی دو هدف بطور مداوم پیگیری میشوند:

۱- محدود کردن سرزمین کردستان به سیستم استانی "رضاشاه ساخته" و خط کشی شیعی/سنی،

۲- اثبات وابستگی جنبش رهاییبخش ملی کرد به مباحثه‌ی جریان‌ی فاقد ریشه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و بنا شده بر رویایی بنام "کردستان".

از آنجا که این دو هدف کاملاً در راستای اهداف استعماری و سرکوبگرانه‌ی رژیم قرار دارند، انتقادات کمرنگ ایشان نیز از بی‌عدالتی ناشی از سیاست دول ایران بیرنگتر شده و اینکه ایشان سیاست دول حاکم را در بستر تحلیلهای خویش قرارداده‌اند برجسته‌تر میگردد.

بدیگر سخن این فصل از کتاب ایشان، نه به تحلیل علمی و نه به بررسی " اتنواسیونالیزم کرد" ارتباط دارد، بلکه تنها تلاشی است برای متهم ساختن مبارزان کرد و دفاع از رژیمهای ضد انسانی ایران و بویژه رژیم جمهوری اسلامی که کارنامه‌ی ضدانسانی‌اش شهره‌ی خاص و عام است.

ایشان مینویسند:

" جنبش جدید و نوین کردها برای خودمختاری در ایران، یک پدیده‌ی سیاسی نسبتاً جدید تاریخی است و پیشینه‌ی آن میتواند به اواخر قرن نوزدهم بازگردد. اما همانگونه که در فصل اول ذکر شد، با بقدرت رسیدن سلسله‌ی صفوی در ایران، در قرن شانزدهم و رقابت بین فارسها و عثمانیها، کردها تبدیل به آلت دست یا مهره‌ی سرباز در این عرصه شدند. سلطانهای عثمانی با استفاده از نزدیکی مذهبی ( از لحاظ سنی بودن ) با کردها تلاش میکردند که در برابر صفویان شیعه آنان را با خود متحد کنند." ص 33

جالب است که علیرغم اینکه آقای انتصار استاد حقوق سیاسی هستند و حتما از تاریخ پیدایش مفاهیم حقوقی خودمختاری، فدرالیسم و استقلال و اشغال و استعمار آگاهند، خودمختاری در ایران را که بعد از جنگ جهانی دوم و در دوران جنگ سرد شکل گرفت، به آغاز جنبش نوین کردها در اواخر قرن نوزدهم نسبت میدهد.

جنبش نوین سیاسی نه فقط در کردستان بلکه در کل آسیا و از جمله ایران، به اواخر قرن نوزدهم برمیگردد و در کردستان نیز در این برهه‌ی تاریخی اولین احزاب کردستانی تاسیس شدند. اما برخلاف نوشته‌ی آقای انتصار، اکثر این احزاب در برنامه خود استقلال کردستان را هدف ستراتیژیک قرار داده بودند و از خودمختاری مورد نظر آقای انتصار کاملاً بیخبر بودند.

مطرح شدن خواست خودمختاری در صفوف جنبش کرد به پایان جنگ جهانی دوم برمیگردد که در اواخر دهه‌ی شصت تئوریزه شده و در کل ناشی از نفوذ فکری احزاب کمونیست بر جنبشهای رهائیبخش ملی است. در نتیجه‌ی پیروزی بر فاشیسم و نقش انکارناپذیر شوروی و احزاب کمونیست اروپایی در این پیروزی، احزاب کمونیست و کارگری در کل جهان و بویژه در بین جنبشهای رهائیبخش ملی سیمای مطلوب و احترام خاصی کسب کرده بودند. طبیعی است که در آن شرایط مبارزین کرد نیز آنان را متحد طبیعی خویش به شمار می‌آوردند، و گمان میکردند با کاربست تجربه‌ی جمهوریهای متحد در شوروی میتوان به ستم ملی پایان داد.

احزاب آزادی، خویبون، هیوا، کومله (جمعیت احیای کردستان) و قیامهای سمکو، شیخ محمود، بارزان، و درسیم و مبارزین سرشناس کرد مانند شریف پاشا نماینده کردها در کنفرانس سور، همگی یک خواست را



مطرح می‌کردند و آن استقلال کردستان و رهائی از دول اشغالگر بود. تاسیس جمهوری دموکراتیک کردستان به رهبری قاضی محمد در حقیقت اوج مبارزه‌ایست که از اواخر قرن نوزدهم آغاز شده بود.

با توجه به این روند، به آسانی میتوان دریافت که خودمختاری به شکلی که امروزه از آن برداشت میشود تا اواسط قرن بیستم برای جنبش کرد بیگانه بود. منظور گوینده و نویسنده از بکار بردن این واژه، فقط استقلال بوده نه "حق اداره‌ی امور داخلی تحت نظر دولت اشغالگر".

اگر آقای انتصار بیطرفی علمی یک محقق را شیوه‌ی کار خویش قرار میداد و با دید علمی کشمکشهای دو امپراتوری ترک صفوی و عثمانی را بررسی میکردند، به آسانی در می‌یافتند که هر دو طرف در تلاش بودند مانند همه امپریومهای دیگر، با توسل به جنگ و کشتار سرزمینهای بیشتری را اشغال کنند و تا آخرین حد ممکن "کشورگشایی" کنند. "کشورگشایی"، همان به استعمار درآوردن و اشغال ممالک دیگر است. کردستان نیز که در مرز بین این دو امپراتوری قرار گرفته بود بطور طبیعی از سوی آنان در معرض خطر دائمی قرار داشت. شاهان و امیران کرد نیز در چنین شرایطی به سهم خویش تلاش میکردند که از اختلافات آنان سود برده و استقلال خویش را تا آنجا که ممکن است حفظ کنند. طبیعی است که خلفای عثمانی که در حکومت بر کشورهای بیشمار، از قفقاز تا مصر و از کردستان تا مرز اسپانیا حکمروایی میکردند، تجربه‌ی بیشتر و برخورد ملایمتر از ترکهای صفوی داشتند که بنا را بر غارت لجام گسیخته و کشتار و حتی آدمخواری (ر. ک. به تاریخ راوندی) نهاده بودند، و در نتیجه در جلب همکاری امیران کرد موفقتر بودند. اینکه کردها آلت دست و یا مهره‌ی

سرباز بوده‌اند تنها درخور نوشته‌های کاتبان دربارهای شاه و ملاست نه در شان محقق و تاریخ نویس. چنین برخوردهایی از منطق تحلیل علمی بدورند.

آقای انتصار فراموش کرده‌اند که در آنزمان کشوری بنام ایران وجود نداشت و کشمکش بین فارس و ترک معنایی نداشت هر دو امپراطوری ترک بودند و زبان فارسی و عربی در هر دو امپراتوری زبانهای دینی و دیوانی بودند، نه ترکی و کردی. در آن ایام هنوز نام ایران به هیچ کشوری نهاده نشده بود و به جز در جغرافیا که به فلات ایران، که به منطقه‌ی وسیعی از آسیای دور تا اعماق ترکیه امروزی اطلاق میشود، به کار برده نمیشد. نام ایران از مصوبات اولین مجلس شورای ملی محصول جنبش مشروطه در زمان مظفردالدین شاه قاجار است. (ر.ک. به مصوبات مجلس اول).

نکته مهم دیگری که ایشان به فراموشی میسپارند اینست که امپراتوریهای مختلف حاکم بر منطقه بندرت فارس بوده‌اند. از زمان سلطه اعراب، ترکهای سلجوقی، غزنوی، خوارزمشاهی و مغولان، توانستند امپراتوریهای قوی در منطقه ایجاد کنند اما فارسها به ندرت توانسته‌اند در دوران یک یا دو شاه، مانند دوران نادر شاه و کریمخان زند، حکومتی پایدار ایجاد کنند. به همین دلیل کشمکش بین ملل مختلف با سلسله‌های مختلف، که همواره از استقلال نسبی برخوردار بوده‌اند، نیز امری طبیعی بشمار میرود.

در مورد امپراتوری صفوی از جانب اسکندر بیگ منشی نویسنده "تاریخ عالم آرای عباسی" که منشی و کاتب شاه عباس صفوی بوده، اطلاعات دقیق و ذیقیمتی به رشته‌ی تحریر درآمده‌اند که پاسخگوی بسیاری از مسائل آنزمانند. ایشان بویژه لشگرکشیهای این سلسله را به

کردستان و اسکان دادن قزلباشها را در منطقه‌ی مکریان و برادوست و حکاری (آنچه از زمان رضا شاه آذربایجانغربی نامیده شد و مناطقی از مکریان تا بیجار که به آذربایجانشرقی ملحق شد) به تفصیل بیان کرده‌اند. در این حملات که بعد از شکست قیام قلعه‌ی "دمدم" برهبری شاهزاده‌ی کرد "خان زرین دست"، انجام گرفت در مراغه که در آنزمان مرکز مکریها بود، به حدی وحوشت و کشتار بالا گرفت که سران بربر قزلباش به نوشته‌ی اسکندر منشی به شفاعت نزد شاه عباس رفتند. شاه دستور داده بود که در مکریان حتی گریه‌ی نر را زنده نگذارند. (تاریخ عالم آرای عباسی).

در رابطه با منطقه‌ی تحت فرمانروایی اردلانها نیز آقای انتصار باز به طرح مسئله‌ی شیعه بودن پرداخته و بدور از وقایع و حقایق در ادامه‌ی نوشته‌ی خویش همچنان آنرا محک اصلی تحلیل خویش قرار داده و فراموش میکنند که حتی تا اواسط حکومت شاه عباس اردلانها مستقل بودند و "هه‌لو خان اردلان" (هه‌لو = عقاب) شاه عباس را در جنگ شکست داد. شاه عباس بعد از شکست به "تقیه" با وی از در دوستی درآمده و فرزند "هه‌لوخان" را به مثابه نشانه‌ی دوستی به دربار خود برده و یکی از پسران عدیده‌اش را به دربار وی میفرستد. ( تاریخ اردلان نوشته‌ی مستوره‌ی اردلان از شاهزاده خانمهای اردلان)

مطابق نوشته‌ی مستوره اردلان بعدها به کمک این پسر که داماد شاه عباس شده بود به فرمانروایی مستقل پدر خاتمه داده میشود و از آن تاریخ برخی از اردلانهاکه هیچگاه در اکثریت نبوده‌اند به مذهب شیعه گرویدند. و این گرایش نه از روی اعتقاد بلکه برای کسب موقعیت بود، چرا که از زمان صفویه تا کنون روحانیت شیعه سکاندار اصلی قدرت بوده و شاهان تنها در سایه آنان توانسته‌اند در مقام شاهی بمانند. سرنوشت پهلوی‌ها

نشان داد که به هم زدن ازدواج شاه و ملا، حتی در این شکل ملایمش که محمدرضا پهلوی در پیشگرفته بود چه ثمراتی بدنبال دارد.

بهرحال آنچه که آقای انتصار در چندین سطر به اختصار و متاسفانه با واژگونه نویسی از آن نوشته‌اند در واقع مهمترین وقایع تاریخ کردستان را که به تقسیم شدن این سرزمین بین دو امپراتوری ترک شیعه و سنی منجر شد، دربرمیگیرد.

قراردادهای "چالدران 1514 م" و "ارزروم 1639 م" در این دوران مبنای پایداری برای توافق مرزی این دو امپراتوری بود.

همچنین در این دوران است که قیام قلعه‌ی "دمدم" در ارومیه، پایتخت شاهزاده‌های برادوست، به مثابه‌ی نخستین جنبش استقلال طلبانه‌ی کردستان بعد از اشغال و تقسیم، رخ می‌دهد و حماسه‌ی میسازد که در جهان کم نظیر است ( ر. ک . به تاریخ عالم آرای عباسی اسکندر منشی و تحفه‌ی مظفریه «اسکارمان»).

بانوشتن در مورد وقایع آغاز قرن بیستم نیز آقای انتصار نه تنها سعی میکند از چارچوب نظرات دولتی پافراثر نگذاشته بلکه با نسبت دادن جنایات رژیم به گروه‌های مختلف سیاسی کردستان وقایع را وارونه میکند. متاسفانه کار ایشان از تحلیل سیاسی و تاریخی در مورد ناسیونالیزم کرد بدور گشته و به اتهام نامه‌پی بر علیه ملت کرد تبدیل میشود.

تکرار نوشته‌ی کتب تاریخی رژیم‌های شاه و ملا در مورد قیام سمکو در چند سطر و حتی انکار ترور سمکو بدستور رضاشاه در جریان دعوت سمکو به مذاکره در اشنویه، تروری که ژنرال‌های پهلوی در خاطرات خود به آن افتخار

میکنند، خواننده را به آقای انتصار به عنوان نویسنده و محقق بدگمان میسازد. سمکو اولین سردار کرد نبود که در جریان مذاکره ترور شده است، اما امیدوارم که قاسملو آخرین آنان باشد. بایزپاشا در زمان قاجار به همین نحو ترور شد. شماری از شاهزادگان و بزرگان کرد که با دسیسه امیر کبیر برای شرفیابی به حضور ناصرالدین شاه به تبریز دعوت شده بودند سر سفره‌ی مهماندار مسموم شدند تا شاه جوان از تهدید استقلال طلبی آنان در امان بماند. بیخود ملت کرد به رژیمهای ایران بی باور نشده است.

آنچه که رژیمهای دشمن ملت کرد همواره در صدد تبلیغ آن هستند، نشان دادن قیامهای ملی به عنوان طغیانهای رؤسای عشایر مخالف مدرنیزاسیون رژیمشان بوده، در حالیکه این رژیمها همواره از ارتجاعیترین مناسبات اقتصادی سیاسی و اجتماعی پاسداری کرده‌اند و اکثراً وابسته به قدرتهای استعماری بوده‌اند. رژیم رضاشاه خود نمونه‌ایست کلاسیک از این نوع.

قیام سمکو در آغاز قرن بیستم با هدف استقلال میهنش، کردستان، ادامه‌ی همه‌ی جنبشهای پیش از او بوده و بر خلاف نوشته‌ی آقای انتصار، سمکو نه تنها سیاستمدار و روشنفکری آگاه بود، بلکه سابقه‌ی طولانی مبارزه‌ی فرهنگی نیز داشت. سمکو با همکاری بدرخانها در استانبول اولین مدرسه‌ی کردی را تأسیس میکند و برای ایجاد یک سازمان سیاسی کرد تلاش میکند. در دوران حکومتش در ارومیه استاد ترجمانزاده را به مدیریت ارگان خویش روزنامه‌ی "کردستان" (روژی کرد) برگماشته و امکان انتشار اولین روزنامه‌ی کردی زبان را در شرق کردستان بوجود میآورد. تلاش میکند با شیخ محمود همکاری نماید و سفر سمکو به سلیمانیه با استقبال تاریخی مردم کردستان جنوبی روبرو میشود. باید به آقای

انتصار یادآوری کرد که در ایران آنزمان دو بیان وجود داشت که یکی در "چهریق" قلعه‌ی سمکو و دیگری در سهر رشت بود.

آقای انتصار اگرچه مراجع متعددی در آخر کتاب اسم برده‌اند اما به جز منابع دولتی، بقیه را جدی نگرفته‌اند. در حالیکه هر کسی در ایران میدانند که در منابع دولتی ایران نه امروز، بلکه از قدیم فقط به اطلاعات مخدوش و دروغ پردازی میتوان دست یافت.

آقای انتصار به سمکو اتهام غارتگری زده و سرزمین کردستان را به ثمن بخش به آذریها میبخشد. اگر دولت مرکزی رضاشاه در منطقه‌یی که از همان زمان "آذربایجانغربی" نامگذاری شده، افشارها و قره‌پااقها را به جای کردهای تبعید شده‌ی "جلالی"، در ماکو، خوی، نقده نمیکاشت، به جز مامورین اعزامی کدام آذری زبان در این منطقه میماند. آیا سمکو حق نداشت این اسکان داده شده‌ها را از سرزمین خود براند؟ اکنون که میتوان گفت پنج سده از آغاز تلاش برای تغییر سیمای ملی کردستان گذشته و این تلاش تا امروز ادامه داشته و دارد، خوشبختانه برای رژیم ایران دستاوردی به همراه نداشته و اکثریت قاطع مردم آذربایجانغربی کرد زبانند.

البته از این دیدگاه آقای انتصار یگانه روشنفکر فارس نیستند که ضمن حمایت لفظی ازبخش اندکی از حقوق مردم کردستان، با تمام توان تلاش میکنند واقعیتها را دگرگونه جلوه دهند و جنبش رهایبخش ملی کرد را خدشه‌دار سازند. ملک الشعراى بهار که شاعر و ادیب توانا و مبارزی پیگیر بر علیه استبداد رژیم بود، تحت تاثیر احساسات شووینیستی به مناسبت فتح قلعه‌ی "چهریق" مقر اصلی سمکو و بعد از ترور وی توسط ارتش،

قصیده‌ای بلندبالا سرود و به قاتل هم‌زمانش، رضاشاه، هدیه کرد. چرا؟

جواب چنین پرسش‌هایی به یک اصل برمیگردد و آن نفی وجود ملتی به نام کرد و سرزمینی به نام کردستان است. البته در چهارچوب مرزهای دولت ایران! همین روشنفکران و خود آقای انتصار نیز در مورد کردهای عراق و ترکیه مسئله‌ی استعمار کردستان را قبول میکنند و هر چند با بیمیلی، بر مبارزه ملت کرد در آن کشورها بدیده‌ی دیگری مینگرند. حال اینکه این آقایان چه فرقی در ماهیت ایران با عراق و ترکیه و سوریه میبینند، ناروشن است. آیا آنان اطلاع ندارند که این چهار کشور همواره در توطئه بر علیه ملت کرد شریک جرم بوده‌اند؟

البته ایشان از روش سیاسی رضاشاه در مورد ملل ساکن ایران و کردها، انتقادی سطحی کرده است تا بدینسان تحقیق خود را بیطرفانه نشان دهد. ایشان به جای نقد علمی سیاست رژیم رضاشاه که بر محور آسیمیلیاسیون (امحای ملی) ملت کرد و تغییر ساختار دموگرافی و ترکیب جغرافیایی سرزمین کردستان بناشده بود، مینویسند:

"رضاشاه ادارات حکومتی را با مقامات و کارکنان و کارمندان رسمی فارس و آذری در منطقه‌ی کردستان ایجاد کرد. با توجه به دشمنی و خصومت تاریخی کردها و آذریها و تنش کردها و فارسها در قرن بیستم، این سیاست در حکم محروم سازی و به حاشیه راندن کردها بود. به عبارت دیگر به معنی سلب آزادی سیاسی و در حاشیه قراردادن کردها بود، به‌علاوه با پافشاری مجمع ارشاد عمومی یا اصرار انجمن هدایت عامه، اعلام شد که بعضی از مناطق کرد نشین جزو استان جدید

آذربایجانغربی میباشد، که البته موجب افزایش و تشدید تنش بین کردها و آذربایجان شد." با توجه به این شیوهی طرح مسئله، سیاست رژیمهای رضاشاه و پسرش در مورد کردها همانند یک اشتباه سیاسی داخلی کشور قلمداد میشود که بزعم ایشان قابل انتقاد است، اما فاجعه‌بار نبوده است. این در حقیقت خود نوعی واژگونه‌سازی تاریخ و تبریتهی رژیمی سفاک است که سنگ بنای شووینیزم فارس را در این کشور نهاده است.

آقای انتصار فراموش میکند که نام ساختگی "آذربایجانغربی" تنها به مناطقی از کردستان اطلاق شد که از قدیم مرکز مبارزه‌ی رهاییبخش کردستان بودند. ارومیه (ورمی) پایتخت خان زرین دست، مرکز قیام شیخ عبیدالله، مرکز قیام سمکو، ماکو و سلماس و خوی مناطق دیرینه‌ی عشایر جلالی، شکاک و حکاری، و بقیه‌ی استان کذایی منطقه‌ی مکریان و برادوست و هرکی اند.

به همین دلیل میل ندارند که به تبعید عشایر کرد بویژه جلالیها توسط رژیم رضاشاه که ابعادی فجیع به خود گرفت و "خلق کشی" آشکار بود، و جایگزین نمودن افشارهای آذری و قره‌پاپاقها (کلاه سیاهان) در سرزمین آباو اجدادی کردها اشاره کند. خوشبختانه مرحوم دکتر رحیم قاضی در کتاب "قاضی محمد و جمهوری کردستان" که در عین حال تز دکترای وی بود، با تکیه بر منابع موثق آرشیوهای روسیه و آذربایجان شوروی این جنایات را با آمار و ارقام دقیق افشا کرده و حتا آمار احشام و تعداد اندک بازماندگان را بعد از سقوط رضاشاه بدرستی ذکر کرده‌اند. طبق این آمار از 5000 خانوار تبعیدی کرد جلالی از ماکو به قزوین، تنها 500 نفر بعد از



شهریور بیست بازگشته بودند. آنها اکثراً در سرمای سخت زمستان در حین انتقال به قزوین تلف شدند. علاوه بر این، تبعید کلهرها از قروه و سنقر و همدان، کشتار رژیم در جوانرود، حکاری و مریوان، قتل عام لرستان به سرپرستی جلاد سفاک ژنرال رضاشاه، احمدآقاخان احمدی و هزاران جنایت دیگر نمونه‌های گویای سیاست اشغالگران کردستانند.

حکومت پهلوی به مثابه‌ی رژیم دست نشانده‌ی انگلستان در ایران و با وصلت صیغه‌وار ارتجاعیون مکلا با روحانیون که با هدف درهم شکستن و نابود کردن اثرات انقلاب مشروطه بر سر کار نشانده شده بود، سیاست خود را در مورد ملل ایران بر محورهای زیر بنا نهاد و این سیاست تا کنون نیز استراتژی اصلی برخورد حکومت‌های ایران با مسئله‌ی ملیتهاست.

1. مرکزگرایی رادیکال،

2. برهم زدن ساختار جغرافیایی و اتنیک سرزمین ملل غیر فارس،

3. تلاش در جهت جلوگیری از رشد اقتصادی و اجتماعی این سرزمینها،

4. کشتار، تبعید و کاربرد انواع روشهای جنایتکارانه.

اگرچه آقای انتصار در مورد کردستان زیر سلطه‌ی عراق و ترکیه بطور ضمنی از اشغال کردستان نام میبرد و انتقاداتی از دولتهای نامبرده بیان میکند اما در نهایت، شیوه‌ی برخورد وی همان خط ضد علمی را پیگیری کرده

و نه‌تیجه بهتری بدست نداده‌اند. در کل تحلیلهای ایشان همواره خطا از جانب سازمانهای سیاسی کرد بوده و اشتباه کردها باعث سرکوب آنان شده است نه اهداف اشغالگران! از همین رو پرداختن به آن بخشهای کتاب ایشان را ضروری ندیدم. در مورد بخشهای دیگر کردستان، منابع تحقیقی ارزشمندی وجود دارد و حتی اسناد تاریخی و فیلمبرداری شده‌ای که به راحتی روند رویدادها را نشان میدهند.

***البته اینجانب نیز بر این باورم که خطای اصلی از جانب ما کردهاست، اما نه از زاویه دید آقای انتصار، بلکه از آنرو که ما برای استقلال کردستان و وحدت خاک میهن خود مبارزه نکردیم و تلاش نمودیم سازمانی سراسری با هدف رهایی ملی از وحدت همه سازمانهای کردستانی تشکیل دهیم!***

از آنجا که آقای انتصار در نوشته‌ی خویش همه‌ی رویدادهای کردستان را از زاویه‌ی منابع وابسته به سپاه پاسداران بازگو کرده و مطابق سلیقه‌ی باندهای تروریست حاکم بر ایران تحلیل کرده‌اند، بررسی همه‌ی فاکت‌های ذکرشده توسط ایشان تنها سخن بدرازا کشاندن است. در کل مطابق نوشته‌ی ایشان، ملت کرد و احزاب کردستانی، مقصرین و عاملان همه‌ی جنایاتی هستند که دولت ایران و اوپاشان سپاه پاسداران و سازمانهای امنیتی متعدد ضد انسانی رژیم مرتکب شده‌اند!

برای خواننده کتاب ایشان دیگر جای تردیدی باقی نمی‌ماند که پیام کتابشان از کدام بلندگو برخاسته است. با دسترسی ویژه‌ی ایشان به همه‌ی اسناد دولتی و نشریات سپاه و ارگانهای اطلاعاتی، بعید است که ایشان

نتوانسته باشند اسناد و روزنامه‌های احزاب کردستانی را مطالعه کرده باشند و از رویدادها چنانچه که بوده‌اند بی اطلاع باشند. حال آنچه برای ایشان برجای میماند قضاوت خواننده در پایان مطالعه‌ی کتابشان است. در این قضاوت تیتز بلند بالای استادی دانشگاه و مقام علمی اثری ندارد. آنچه خواننده را تحت تأثیر قرار میدهد میزان صداقت نویسنده است که در اینجا متأسفانه اثری از آن دیده نمیشود.

در پایان نقدی که اینجانب بر کتاب ایشان نوشته‌ام تلاش دارم که با توجه به رویدادها، آنگونه که رخ داده‌اند، چند راستای اساسی مسئله‌ی کردها و حکومت اسلامی را بیان کنم. راستی و حقیقت را میتوان انکار کرد، اما نمیتوان واژگونه در تاریخ ثبت کرد.

1- آقای انتصار میل ندارند سیاستها و توطئه‌گریهای دار و دسته‌ی خمینی را بعد از کسب قدرت به‌مثابه توطئه‌گری بنگرند، از همین رو به ناکارهای چمران که مستقیماً از خمینی دستور میگرفت بدیده‌ی تحسین نگریسته و همانند بلندگوهای رژیم مدام از ناروشن بودن برنامه‌ی خودمختاری و حضور چریکهای فدایی و مجاهدین در کردستان سخن رانده‌ند. حال آنکه فداییها و مجاهدین سازمانهای سیاسی ایرانی بوده که در سقوط رژیم نقش بسیار برجسته‌تری از گروههای مختلف اسلامی گرویده به خمینی را داشتند. برخلاف چمرانها، فعالیت سیاسیشان در لبنان و در خدمت تار عنکبوتی مافیایی پان اسلامیستها نبوده است. در همانحال نیز باید گفت که فداییان خلق در کردستان سازمان کوچکی داشتند که نمیتوانست بر روند رویدادها تأثیری تعیین کننده داشته‌باشد و بعد از سال 1359 عملاً در اتحاد با حزب توده‌ی ایران به دفاع از "خط امام" پرداختند. مجاهدین در کردستان نه پایگاه داشتند و نه طیف هواداران. در

مرحله‌ی ابتدای جنگ افروزی بر علیه ملت کرد، آنان مانند "فرزندان خمینی" در کنار رژیم قرار داشتند. نخستین بار بعد از سال 1361 بود که وارد کردستان شدند و در عمل کردستان را به مثابه راهی برای نجات جان اعضای خود از کشتار بی امان رژیم انتخاب کردند.

2- در آغاز حکومت خمینی، رئوس حاکم بر سیاست رژیم همچنانکه آقای انتصار نیز بطور ضمنی بازگو کرده، همان ادامه‌ی روش رژیم پهلوی، یعنی انکار چند ملیتی بودن ایران، مقابله‌ی شدید با مبارزه‌ی حق طلبانه‌ی ملل غیرفارس، خودداری از برسمیت شناختن سازمانهای سیاسی ملی، باطل کردن انتخاباتها و لشکرکشی بود. اختلاف بارز رژیم خمینی با پهلوی در شیوه‌ی اعمال این سیاست بود. سیستم سابق خود را ملزم به رعایت برخی از قوانین بین المللی میدانست و میکوشید سرکوب نظامی را نهانی و در چارچوب قوانین موجود ایران بگنجاند. رژیم خمینی خود را تابع هیچ قانونی به جز گفته‌ی خمینی، که خود را جانشین خدا کرده بود، نمیدانست، همچنین کینه‌ی شیعیگری بر علیه اهل تسنن نیز آمیزه‌ی گرایشات آدمکشانه‌ی سران رژیم شده بود و کشتارهای کردستان و ترکمن صحرا و بلوچستان این روی سکه‌ی سیاست رژیم را فاش کردند.

در نتیجه‌ی اعمال این سیاست، همه‌ی تلاشهای حزب دمکرات کردستان ایران که در آنزمان نیروی اصلی کردستان بشمار میامد، از سوی رژیم با بن بست مواجه شد. جنگ افروزی چمران در پاوه، توطئه‌ی ظهیرنژاد- ملا حسنی در ارومیه و نقده که منجر به جنگ آذری و کرد در این شهرستان شد، لغو نتیجه‌ی انتخابات خیرگان و مجلس شورا که به پیروزی 90 در صدی حزب دمکرات رسیده بود، فرمان جهاد خمینی بر علیه ملت کرد(در واقع

بر علیه کردهای سنی)، کشتارهای قارنا، قلاتان، اگریگاش (ئندرقاش) ملالر، مهاباد، سقز و سنندج که موجب مرگ هزاران زن و کودک و مردم عادی شد و فرمان جنگ تا فتح کامل کردستان از سوی بنی صدر رئیس جمهوری اسلامی مورد حمایت خمینی و مجاهدین، اعدامهای بیرویهی مردم بویژه کودکان و سرانجام استقرار بیش از نیم ملیون پاسدار و مزدور در کردستان ابعاد ضد انسانی این سیاست را نشان میدهند.

3- برخلاف نوشتهی آقای انتصار، نیروهای سیاسی کرد همواره برنامهی مشخص و روشن خویش را برای خواستههای خود داشته‌اند. حزب دمکرات کردستان از بدو تأسیس دارای برنامه‌یی روشن و متناسب با روند تکامل احزاب سیاسی در ایران، بود.

خودمختاری در برنامهی این حزب از سال 1971 میلادی (1350) و در کنفرانس سراسری اول این حزب گنجانده شد و به تفصیل در همهی رئوس آن تشریح شد. بنابر این دولت ایران در برابر مسئله‌ای ناشناخته قرار نداشت و بازیگریهای رژیم که گاه به مذاکره تن میدادند تنها برای کسب وقت نه حل مسئله بود. بسیاری از واحدهای تحقیقات وزارت کشور و دست اندر کاران سابق رژیم همانند جلالپور، در بررسیهای خود به این امر اعتراف کرده‌اند که اساس سیاست رژیمشان بر امنیتی کردن مسئلهی کردستان استوار بوده و به اربابان خویش روش دیگری توصیه کرده‌اند، اما گوش شنوایی تا کنون نیافته‌اند.

4- پلیدترین گروه سازمان اطلاعات حکومت اسلامی در کردستان سازمان داده شد که بعدها به نام "گروه ارومیه" در این سازمان شهرت یافتند و اکنون اکثراً از گردانندگان اصلی ارگانهای حکومتی جمهوری اسلامی هستند. این

به گفته‌ی خمینی "سربازان گمنام امام زمان" از قتل، تجاوز جنسی، غارتگری و همه‌ی بی‌ناموسیهای ممکن ابا نداشتند و ندارند. بیش از صدهزار کرد، زن و کودک و مرد، پیر و جوان، در زندانهای رژیم توسط این اوباشان که از خرمذهبیها تا قرمساقها و چاقوکشان سابق در صفوفشان پیدا میشد، شکنجه شدند و هزاران انسان شریف مورد تجاوز قرار گرفتند و زیر شکنجه شهید شدند. آقای انتصار! آیا در برابر چنین جانورانی، احزاب سیاسی کردستان تا کی میتوانند به مکر آخوندها اعتماد کنند؟

5- آقای انتصار تا آنجا در راستای توجیه سیاست رژیم پیش رفته‌اند که ترور دکتر قاسملو که آشکارا از سوی سازمان اطلاعات سپاه و به دستور خامنه‌ای و رفسنجانی طراحی شده بود، را نیز به گروه‌های متخاصم کرد نسبت میدهند. این دیگر وقاحتی کامل میخواهد. اگر ایشان از اخبار داخل ایران بیخبر بودند، این ترور دیگر در اروپا اتفاق افتاده بود و از انظار جهان پنهان نشد. رسانه‌های عمومی جهان بارها و بارها در این زمینه گزارش داده و رپورتاژ پخش کرده‌اند.

در پایان با توجه به این نکات باید گفت که این بررسی نه تنها یک بررسی تاریخی و علمی به شمار نمیاید بلکه در حد یک نوشته‌ی سفارش شده از مراکز "سربازان گمنام امام زمان" به شمار میاید.

از نوشتن این نقد که در "راوه" (نشریه اینترنتی که ما منتشر می‌کردیم)، به عنوان سلسله نوشتار پخش شد ۸ سال می‌گذرد. به تدریج بر همه آشکار شد که مترجم قلابی از ماموران سازمان اطلاعات جمهوری اسلامیت. آقای انتصار نیز در تماس با آقای گوهری و مصاحبه تلویزیونی ضمن اعلام اینکه به دلیل عدم شناخت به او اجازه داده که کتابش را ترجمه کند اما ترجمه آنرا ندیده و کتاب مافیای قدرت را مشکوک نامیده و به عنوان ترجمه کار خود برسمیت نمی‌شناسد. حدس اینجانب در مورد سر درآوردن ایشان درست بود.

۲۰۱۶،۱۰،۱۲